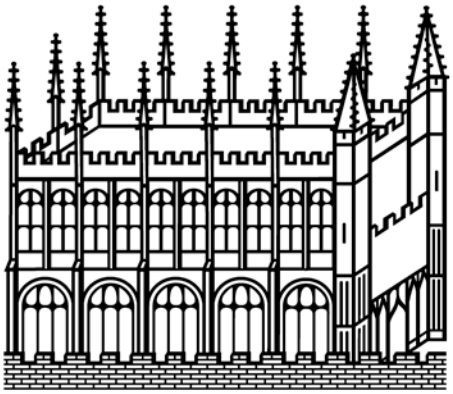

Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

49_D 68





که جمعداران عسکر توپچه نام گفتم گرم جوش خان قبای شالی و بالاپوش خان نهالی و گوش بند خان رومالی و در بند خان پرده و سرمست خان قهوه و بدمست خان راوق و دهوپ سنگه رجپوت سورنج بیسی تو با من چه خواهی کرد گفت هرل بگذار سامان جنگ فراهم آر گفتم بسم الله تا حال از کلمات تم طراق سبقت برده ام زیاده ازین طاقت ان ندارم اگر القدر و آن رخت زستانی ایداد فرمایند از لشکر بر دکر و برآرم و ملکش را بغارت برم زیاده چه گذارش نماید

خاتمة الطبع

حمد بهار آفرینیکه گلهای رنگارنگ از شاخ کلک ریحان نگار سخن سنجان دمانیده و هزاران هزار درود و رونق باغ هستی یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که رواج فیض هدایت شان مشام جانهای اهل ایمان را عطر آگین گردانیده بعد ازین رنگین نگاران و کلبم کلامان را بشارت تازه باد که درین موسم سیه بهار سنبل زاری جوشیده در و آب بر آب ریاحین طرف جویبارے دویده گلستان هجران انشا نگاری و گلزار جاوید بهار سحر کاری شگفتگی ریاحین عبارت رنگینش رشک صد گلستان اعنی انشای راحت جان که به چهار چمن اقسام تازگی و سرسبزی اند و خته چمن قسم اول در توصیفات ستایان از سیر و خصائل و زرای دهلی و لکهنؤ و توصیفات هر قسم چمن قسم دوم در رقعات مبارکباد هر قسم از اعیاد و تهنیت و تقریبات چمن قسم سوم در رقعات شوقیه در تلازم بهار و گنجفه وغیره از تلازم هر قسم چمن قسم چهارم در رقعات متفرقات و نیز رقعات مختص در توصیفات اعضا از سر تا پا از تصانیف سخن سنج معنی نگار منشی جی سکه را که بر استعداد و لیاقت علمیه مصنف موصوف همی کتاب نجابت و افی ست بالجمله انشای مذکور حسب خواهش شائقین در مطبع فیض منبع طراوت ریاض مروت و فتوت جناب منشی نولکشور صاحب دام اقباله مقام لکهنؤ محله حضرت گنج در ماه بهار اگست ۱۸۵۹ع همرنگ ماه رمضان ۱۲۷۶ھ از امطار ابر بهار فضل ایزدی به سرسبزی انطباع سیرابی تازه یافت نضارت بخش گلشن و جهان

این گلدسته تازه بهار را زینت انجمن اهل علم گرداناد

تمت بمنه وکرمه

کوئی پردهٔ میدان ستم مانند دل عاشقان دو نیم گشته بر طبق الفص جلوه یافت یکی ازان
دو نیمه که قراص آسمان را ماه تابان بود رو بکاستن نهاد و ازان هر قاشی هلالی جلوه
داد تا چون هلال عید بهره ازان بهر یک نزدیک و بعید رسید و نیمه دیگر که افق طبق
را مهر انور بود جام قسمت در کام این ذره ضعیف بپیمود از خوشهایش انچه گوید سزاوار
پاکیزیش انچه نویسد بجا شربت آتش دوشاب برف را از پای ابرو انداخته و لطافت مغزش
دل پارچه سنگ یخ را از حرارت رشک آب ساخته از سکیده کیش نبات را خار خار در
جگر و از شیرینیش قند را برقعه خجالت بر سر **ابیات** پوستش چون عبارت رنگین + مغز
در وی چو معنی شیرین + بگناهی حلاوت از دوران + بجگر خور و زخم صد دندان + این ندانم
که مغزش از جان بود + یا جگر گوشهٔ شهیدان بود + زیاده چه نویسد لاجرم ترقب نعمت غیر مترقب
نموده بدعا اختیار می کند الهی تا این گنبد سبز گون خون تر بز مغز پر از انجم است فائض دولت
ایشان دایما سرسبز و مثمر باد **رقعه در شدت سرما و طلب زمستانی از**
کسی دیگر دوشینه که بر دبر دبر دوشم بود + زانو چو عروس نو در آغوشم بود + پوشیدنی
نبود غیر از چشمم + چیزی که بزیر سر نهم گوشم بود + فیض رسانان دوش جامه عریانی بر دوش کرده
بخواب رفتم و سر زانو در آغوش کشیده چون هندسه هفت بر آمدم درین اثنا سرما برنگ
پهلوان خم کوفته پیشم آمد و باده گفتن آغاز نهاد که من برادر اسفندیارم و این آتش پرستی
قبول کن والا ترا زنده نخواهم گذاشت گفتم ای سرد مزاج خود را چه فهمیدی که با این گرم
گرم گوئی پیش آمدی چنان از تیر حرارت چشمت خواهم دوخت که مرغ روح از کاخ دماغت
پرواز خواهد کرد گفتن من همان و رسیدن او همان پیش ازان که دست در کمر انداخته پای پیچی
زند در مشت کردم و این قدر سخت گرفتم که از زندگانی به تنگ آمد ناچار سر عجز بر خاک مالید
و خط به بینی کشید از سر تقصیرات او در گذشتم چون آن قابو پرست از دست رهائی یافت دور
ایستاده زبان ژاژخائی دراز کرد که خواب اینوقت میروم وقتی دیگر فوج کشیده از تو خواهم فهمید
گفتم که رساله داران لشکر تو چه نام است گفت که به تیر انداز خان باران و دندان تو از خان
ژاله و لرزه افگن خان هوا و مرزا احتیاج بیک گرسنگی گفتم که من هم رستم زمانه ایم تنها مپندار گفت

صحرای تنهای را به آمرزش آفریدگار از اذیت خراش خار معصیت پاک و بیباک نموده و خود هفت کرت
گرد سر گردیده آتش اشتیاق افروخته خندان خندان همه تن سوخته طریق مرافقت پیموده شعر برای ادای
فرض شوهر بسکه زن مردانه بود + در دوای جسم جانان جان فدای سر نمود + زهی نابت قدمی
که در معرکه عدم پای سبقت کشاده آن کس بی کس را از دست کشاکش کشیشان حمامات داد نجات
در داد حرف بیوفائی زبان را از لوح دل شست و شود داده زبان مردمان به پای حوالی عصمت دوست
این و آن بدعای مغفرت کشاد رباعی که دیده است چنین باوفا و نیک سرشت + که خود فنا شد و با
مرده تخم نیکی کشت + غریق رحمت باد ازلی که شوهر را + از پای مردی خود می برد بسوی بهشت تالیف
عشق پروانه با شمع رباعی ای شمع گل زوصل تو ام چیدن آرزوست + دیوانه وار گرد
تو گردیدن آرزوست + بسمل گذاریک دو نفس وقت کشتنم + ما را بزیر پای تو غلطیدن آرزوست
آزپرده نشینی فتنه فانوس مانوس خود را از جلوه های جلوس خویش مایوس مگردان مصرعه
که خون بگردن مسیحا دعائی دارد + وز کال جگر سوختگان نایره بیتابی را از شرر فشانی لمعه جمال جانان
افروز محروم مساز مصرعه که زخم انتظارت کرد یک عالم شهید انجا + اگرچه شهیدان دشت کربلای
عشق را آب تیغ فراق شیرین تر از فرات حیات است و تشنه لبان دریای بیدای ناپیدا کنار
جنون را در خاک سیراب انتظار طپیدن عین نجات چرا که مصرعه پس حرمان بسی خوش است
وصال + قدر نعمت است بعد زوال + اما رشک دیدن دیده حیات بحر موج اشک طوفان انگیز
نشود که قیامتی برخیزد و سر کشیدن شعله جوالهٔ آه و نالهٔ بلا خیز نگردد و که شور محشر انگیزد
رباعی پرده بردار مدعا نیست + چهره بکشا که خون بها نیست + خورده ام زخم تیغ عریانت +
بسرت سوختن دوا نیست + رقعه میرزا بیدل در رسید تر بتر بعد عرض بندگی
معروض میدارد - که آن ثمره بیش رس باغستان کرامت رسید هر چند دل تماشا گزین مشتاق
حسن صورتش بود اما حریفان ستم حریف دست برنداشتند و آن حقه زمردی را نمونه سپهر برین
تصور نموده علی الرغم فلک کجرفتار به تیغ آبدار شهید نمودند زهی شهیدی که چنین بیدریغ سر خود
را وقف هرشت و تیغ نماید و خوشا سر گذشته که باین بیخودی آب خنجر را چون جرعه ساغر نوش فرماید
بیت تشان تشنه لب دادی فنا این است + که آب تیغ زخمش چو شهد شیرین است چون آن

خرامش بی رونق و بی بو و نقش قدومش که هنگام قدم نهادن جلوه ها بر پا میکند بستان
بشوق دیدنش از دیده های چشم نرگس فرش راه او شعر کبک از حیرت رفتار قیامت زایش
بسکه ایستاده بره ریخته خون در پایش ؛ نسیم سبک رو بتماشای رفتارش محو نه گردیده که مهتاب
بر دوش نهاده بگلگشت چمن بیارد و صبای سحر خیز از جلوه ریزی خوامش مست نگشته که صبح از
شبنم بر رخش آب نبارد سرو که در انتظارش بیک پا استاده بجلوه سازیش در تمنای پای دگر
و چنار که سر بسجودش نهاده باستقبالش قدم از سر شعر یک صبحدم بسیر گلستان گذشته بود
شبنم هنوز بر رخ گل آب میزند ؛ تعریف جلوه و کرشمه شعر به تن بو یا کند گلهای
تصویر نهالی را ؛ به پا بیدار سازد خفتگان نقش قالی را ؛ حمایل نسرین بتاثیر رنگ و بوی
اندامش رشک افزای شاخسار گل ؛ و عکس جعد مشکین از قفای بدنش هر آینه سینه خجلت
ده طره سنبل چشم یوسف اگر جلوه جمال بی مثالش دیدی از کلک مژگان خط رو بر صفحه حسن خود
کشیدی و یعقوب را اگر بوی پیراهنش بدماغ رسیدی از تماشای رخش به نابینای عشق خود
بینا گردیدی شعر ز پای تا بسرش هر کجا که می بینم ؛ کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
تعریف نزاکت شعر بخواب بود رخش خواستم نظاره کنم ؛ صدای پای نگاهم نمود بیدارش
بحق خدا این چه نزاکت ایست که اگر حمایل نسترن در گردن اندازد بار گرانش الف قامت را
نون سازد و اگر از بوی گل پیرهن نماید اندام نازکش نیلوفری بنظر در آید نی نی بصدای
پای دلهای از خود رفتگان که بسوی کوی جنونش دویده مانند گرد سرمه خواب از آهوان چشمش
رمیده و از بار رنگ حنا که بپابوسی فندقش رسیده هنگام تفرج خرام گوهر آبدار عرق از صدف
جبینش چکیده شعر عرق آلوده به بزم آمد و بیتاب نشست ؛ آنقدر سوخت نزاکت که بمهتاب نشست
تعریف عشق مستی شعر همچو هندو زن کسی در عاشقی مردانه نیست ؛ سوختن بر شمع مرده همت پروانه
نیست ؛ سبحان الله این چه عشق ذاتی است که در عالم کائنات لت بر لذات جسمانی حیات زده بود
وجود خود را به تمنای بهبود وصال جانی بی جان نابود ساخته و نقد روان را بر شمع مرده روشن
ساز دل افسرده پروانه وار نثار کرده در آرزوی مواصلت روحانی ازین ظلمتکده فانی
بسوی جهان جاودانی کوس رحلت نواخته طرفه زنی که بپای مردی جرات و دلاوری آن رهگرا

گلی که بسرشته حمایل سوزن خارا نقش نخلیده از صدمه سموم حسرت گریبان چاک جاوید شعر چه کردن
خانه سوز شمع کافور + بلورین دسته آیینه نور + تعریف ساعد چوری و حنای دست
شعر طغرا زهی بساعد سیمین شگوفه ید بیضا + نظر بنور جمال تو مهر دیده حربا + نی نی شمع ایست کافوری
که از انگشت حنائی بظلمت زدای سیه درونان شعله ها برافروخته و شاخیست صندلی که از حلقهای چوری
عنبرین بعزت افزای دل بی باکان مارها پیچیده شعر قدیم سیه چوری بدست آن نگاری نازنین دیدم + بشاخ
صندلی پیچیده ماری عنبرین دیدم + دست نگارینش از انگشت نمای خون دل دادگان همه تن پنجه مرجان و کف رنگینش از حنا بندی
بوسه یاقوت لبان رشک افزای لعل بدخشان شعر دلم فشرده آن پنجه نگارینش مخمسی که بدل ناخنی
زندانیست + تعریف کمر و ساق و کف پا شعر موشگافیها دران اندام زیبا کرده ام + تا کمر را
از میان زلف پیدا کرده ام + چشم عالمی را بشوق نظارگی موی میان از مژگان شانه فروش گردیده
بر سر کویش سرگردان و دل جهانی به تماشای آن از سواد سویدا سرمه گشته به باریک بینی اش حیران
شعر قدیم چیست میدانی میان نازک آن رشک حور + سایه تار نگاه دیده تصویر مور + شمع ساقش
اگر در فانوس پیراهن نبودی شعله پردازی پروانه های دل عاشقان تجلی طور برپا کردی و کف پایش
اگر خیال خون بها در سر نداشتی بجبهه سائی شهیدان سبزپوش حنا اعجاز مسیحائی که بکار بردی شعر
با حنا گلرنگ گشتی رنگ گل شرمنده شد + مرده فیروزه از یاد عقیقت زنده شد + تعریف قد شعر
گلشنی را که بیاد قدت آباد کنم + سرو را گرد تو گردانم و آزاد کنم + در گلستانی که مطرب طوطی زبان
از آبیاری آبشار جویبار نغمه بر توصف بالای بلاخیز شاخسار صدا را گلگل شگفانید فاخته جامه زمردی
سرو نثار ساخته طوق شوق در گلو اندازد و در ریاحینی که مغنی بلبل لسان بگلریزی خیالات صفات قامت
قیامت ریز کاشانه گوش را سبد گلچین گرداند قمری خرقه خاکستری بر دوش نهاده درویشانه کو بکو بتلاش
آواز کوکو جستجو سازد شعر با قدت دعوای موزونی ندارد حد سرو + مصرعه برجسته قدت بود در رو سرو
نظیر قد بی نظیرش بنظر نمی درآید که زبان بمثالش کشاید و مثال بالای بیمثالش در چشم خیال نمی نماید
که سخن به تطویلش گراید شعر کوته شود از وصف قدش طبع بلندم + این عالم بالاست درین دم نتوان زد
تعریف رفتار شعر قدیم رود هر جا خرام قامت آن نازنین موزون + شود چون مصرعه سرو سهی در هر زمین
موزون + شمشاد قدش که در هر گام زدن از همه تن گلریزی کرشمه ها میسازد گلعذار طاوس به پایمالی رشک

که در دامان مشتاقان نموده دیده ابر گهربار از رشک آن اشک ریزان و خوش لهجه زبانی که بگلهای
تکلم گلریزی که از شاخسار صوت و صدا ساخته باغ و بهار از چشم نرگس به تماشای آن حیران شیرین
کاری بنات گفتارش سامعان را لذتی در کام و زبان نه بخشیده که چشم بر میوه فردوس دارند
و گل فشانی شکر خنده اش بینندگان را نکهتی بمشام جان نرسانیده که دماغ را نافه آهوان ختن
نانگارند **شعر بیدل** در دهان غنچه شبنم آب حیرت می شود + با تبسم آشنا گر سازد آن
گلفام فم + **تعریف لب و دندان شعر** نسبت لب و دندان او عجب نبود + که لعل و گوهر در
بحر کان شود شیرین + شکر لب ایست که از حلاوت تند گفتارش شمع تلخکامان را لذتی که بتفسیرش
لب بلب بسته و شیرین بیانی که سخن را هنگام تکلم چاشنی که بتحریرش بسان قلم دو زبان بهم پیوسته
شعر قدیم لعل تو خنده بر شکر ناب میزند + آتش بخرمن گل سیراب میزند + گوهری که از
شرمساری دندانش در صلب صدف آب نگشته بسنگ دلی خود جگر شگاف + و یاقوتی که بر رشک
رنگ لعلش در بطن کان خون نگردیده از غایت انفعال در کوه و قاف **شعر** نتوان یافت بغیر از
لب و دندان نگار + ماه عیدی که هم آغوش بود پروینش + **تعریف زنخدان و خط شعر**
از فروغ ماه حسن از روی رخشان شما + آبروی خوبی از چاه زنخدان شما + آشفته دلی که در چاه
زنخدان فتاده زنجیر زلف عنبرین را حلقهای مار سیاه می شمارد و نیم بسملی که بر لب آن چشمه حیوان
چشم کشاده اسکندروار تمنای فرات حیات میدارد **شعر** چشم ما چون زاهدان بر میوه فردوس نیست
بسته بوی ازین سیب زنخدانیم ما + بهار سبزه خط نظر فریب از آبیاری چاه ذقن بطلای عذار کار
مینه در نموداری و نشو و نمای آغاز شباب از ریزه های زمرد بر غنچه لعل در مرصع کاری **رباعی**
قدیم بر گرد رخ تو سنبل آمد بیرون + فریاد و فغان ز بلبل آمد بیرون + پیوسته ز سبزه از
گل بیرون می آید + این طرفه که سبزه از گل آمد بیرون + **تعریف گردن شعر** از بیاض
گردنش پیداست خون عاشقان + می شود بی پرده می چندانکه مینا نازک است + به تحیر عکس رنگ
پان که از بیاض گردنش هویداست گل را با پنجه سبز و سنی است زیر زنخدان و به تحسر سرخی تکمه گریبان
که خو کرده خون دل شیداست لاله را بداغ سیاه آتش ایست جگر سوزان دست سعد بختی که بدستیاری
بنده نوازی قفای گردنش رسیده از حنابندی چون بیگنهان رشک افزای پنجه خورشید و در سینه

وشادم بصیادی چشمش که این آهوی خونخوار لیل و نهار مردم شکار شعر صیاد آهوان همه مردم شنیده ام
مردم شکار آهوی چشم تو دیده ام + تعریف مژگان شعر هوشدار که آن چشم سیه بر سر مستی است
هر یک مژه برهم زدنش تیغ دو دستی است + دلی که بزخم خنجر آبدار مژگان از جویبار خون شربت
زندگی نچشیده بظلمات سیه بختی اسکندروار از محرومی فرات حیات عشق دایما ریش و عاشقی که
ازان پلارک خونخوار جان ستان به بادیه جنون نیم بسمل بخاک و خون نطپیده در معرکه شهیدان
دشت کربلای کرشمه سرور پیش تمنای بوسه تیغ مستیاب سرمه اگر مهر خموشی لب نبودی آتش پاره های
عاشقان توده فلک را کوه طور نمودی و مرهم زخم سنان ناوک دنباله اگر دل را بداغ سویدا در
گلوی نکردی آه جگر سوختگان نایره بی تابی شور محشر بر آوردی بیت کرشمه تیغ مژه خنجر و نگه الماس
شهادت از طلبی دشت کربلا اینجاست + تعریف رخسار شعر طغرا این چه رخسارست گویا
دایه ابر بهار + آب و رنگ صد چمن را صرف یک گل کرده است + در گلشن کائنات نسیمی نوزیده که به
بوی عطر آگینش معنبر نگردیده و در چمن موجودات گلی ندیده که از انفعال رنگش شبنم آب خجالت
بر رخ نچکیده شعر زرد شد رخسار مه تا عارض خود بر فروخت + حسن او خاصیت مهتاب آتش بار داشت
نی نی شعله رشک جلوه های برق ستایش که چشم آفتاب را بر آسمان تاب داده صبح از شبنم
بر دیده اش آب زن و آتش اشک مهر عذارش که بر دامن زمین فتاده در دریا از هر خار ماهی شمعی
روشن شعر هر سر مژگان من شمعی تجلی میشود + چون بران رخسار آتش ناک می بینم ما + تعریف
بینی رباعی قدیم مابین دو عین یار از نون تا میم + بینی الف کشیده بر صفحه سیم + نی نی
غلطم که از کمال اعجاز + انگشت بنی است کرد مه را بدو نیم + بحق خدا اگر این بینی فرخنده بین المعسکرین
سلاطین هر دو عارض نبودی بر داروی افواج غمزه و کرشمه ملک و جاهت بتاراج رفتی
و کاتب قدرت با این الف زیبنده جایزه دفتر جمال نکشیدی تقویم کهن قمر از انگشت بینی
شق نگردیدی حلقه بینی بچشم نظارگیان بالای رخش ماه و خورشید بهم دست و گریبان و گوهر
بلاق در نظر تماشائیان از عکس لعل لبش دانه یاقوت و مرجان شعر نیست معلوم در شعاعی مهر روی
در یمین + در بلاقش کوکب صبح هست یا در دانه + تعریف دهن بیت دهنش دمی
تکلم سخن از عدم بر آرد + بجهان چو او کسی را سخن آفرین ندیدم + غنچه دهانی که بشگفتگی تبسم در بیزی

که اندرون خانه اش ماه ست و بیرون آفتاب **تعریف چین جبین شعر** تو تا آئینه را رو
دادی لے خورشید خاور ما + برنگ زره روزن به پرواز ند جوهر ما + زهی جبین نور آئین
که اگر آفتاب عالمتاب نقاب تارشعاعی نکردی تاب دیدارش نه آوردی و نظارگیان را پرده
حیرت بر رخ نبودی چشم بدیدنش نکشودی ماه تابان تماشای آن جبهه بیضا ضیا مهر دیده
حربا و عکس آئینه بمعاینه آن آئینه سیما ماهی قبله نما **شعر** گر بمثل جا کنی در پس آئینه شخص + بیند مثال
خویش تا فته رو برقفا + **تعریف چین و عرق جبین و کهور یعنے** قشقه بتی لیلی
سرشتی من چو صندل بر جبین مالد + بزنجیر آورد مانند مجنون بید خوانان را طلاطم امواج صندل
پیشانی زورق خرد را گرداب حیرانی و بفروغ مصباح قشقه نورانی پروانه دل در جان فشانی
تیر چین جبته از کمان کمین سینه فگار بدبین وه عرق جبین مانند دانهای پروین زبیده تر از گوهر
تمثیل شعر عرق فشانی آن گلعذار را دریاب + ستاره ریزی ابر بهار را دریاب
تعریف خال و ابرو شعر ابرویش مضمون عالی داشت زان ایزد نوشت + بر بیاض
آفتاب این بیت عالمگیر را + سطور ابرویش را بر صفحه حسن مضمون الیست عالی که هلال باین عزو رفعت
بنظر صائبش نمے تواند رسید و نقطه خال را بر ورق جمال رونق الیست سرمدی که شمس انور خاقان
فلک با این جلال و حشمت دیوانه وار بسجود آن تواند گردید نے نے خالی که مابین ابر دانش فتاده
بیک قبضه مینا و دو شمشیر فرنگ در غارت گری ملک صبر و شکیبائی با تیغ و دستی و دو جنگ و ابروے
که بصیادی دل آشفته دلان گوشه های کمان را با تیر چین قلاب داده مرغ دلهای ناخورده خدنگ
از آتش رشک محرومی عشق آن شوخ و شنگ با سوز کباب همرنگ **شعر** جز تیر چین بین دو ابروے
جان شکار + ما جبته از کمان که کند کار ذوالفقار + **شعر دویم** کاتب قدرت دو سطر ابرویش را الحق نگاشت
یا ز حیرت دست او لرزید یا مسطر نداشت **تعریف چشم شعر** چشم شهلای تو جای که سحن پرداز
شود + مصرعه نرگس موزون قلم انداز شود عبهر تماشای گلبازی چشم سحر ساز شوق نظاره اش
روز و شب رنگ لبست سرمه بیداری و بادام از محرومی دیدار آن سراپا ناز برقع خواب غفلت
بر پرده مردمک دایما در سوزن کاری تازم بمسارقت نگهش که نظر برد و دو چار و متاع دل
بے قرار در جیب و کنار **شعر** در حیرتم که دیده از و برنداشتم + دل را چگونه برد که چشمم خبر نداشت

شعر ز موی عنبرین فرقش هویدا + ره خضرست در ظلمات پیدا + **تعریف کاکل** کاکلش
را من ز مستی رشتهٔ جان گفته ام + مست بودم زان سبب حرف پریشان گفته ام + نی نی ماهی ایست
مردم شکار که در بحر مواج حسن هر حلقه اش دامی ست بهر صیادان و ماریست خونخوار که در کمین گاه
شب تار دایما بعزم خونریزی عاشقان **شعر** رشتهٔ رنگین نگر بر کاکلش چون بسته اند + بر سر
هر تار مویش تهمت خون بسته اند + لیلی لیلة القدر به تماشای رونق سواد کاکل شبرنگ از دیده های
کواکب همه تن چشم حیران و آهوی ختن از نکهت جعد عطر آگین آن شوخ و شنگ مجنون وار با بادیه
حیرت سرگردان **بیت** بجز کاکل که دارد علم تسخیر + که دل را کرد از مو پا بزنجیر + **تعریف زلف**
بیت مابین دو زلفش رخ نیکو عجب افتاد + این طرفه که یکماه میان دو شب افتاد + خوشا زلف
سیه فام که گوئی شام خورشید را بدام آورده و یا دو مار سیه تشنه خون دل دادگان بر لب چاه
زنخدان بر آمده طرفی که حلقه اش بر مردمک خال عارض فتاده چشم ایست بیننده خوش نگهان و جانبی
که بهر خم بانگشت حنائی آنرا تاب داده ماریست پیچیده شاخ مرجان **شعر** دل ز چاه غبغب او دست
بر زلفش فگند + او رسن دانسته و مار سیه در چاه بود + **تعریف بناگوش** **شعر** دری
که در بن گوش تو شاه می بینم + ستاره ایست که پهلوی ماه می بینم + سبحان الله این چه بناگوش ایست
که اگر حلقه هلال از گوهر انجم گوشواره گردد و تجلی اش زیب گیرد خوشه پروین همه تن دانهای
آویزان شود و به بیاض آن زینت پذیر دیدهٔ حور و غلمان به تمنای دیدنش لالی ابدار اشک
و یاقوت خون دل در تار نگاه سفته و مروارید غلطان بشوق همنشینی اش از غایت بیتابی با وصف
سنگدلی سینه فگار گشته **شعر** بر آن بیاض بناگوش گوشوارهٔ در + ستاره ایست که در صبحگاه
می لرزد + **تعریف رخ** **شعر** بآفتاب رخش یک سحر مقابل شد + هنوز آینه مهر آتش
انگیز ست + شبی که شمع رخش بشعله پردازی ناز و ادا محفل چشم نظارگیان منور سازد ماه از
آتش رشک بر مردمک داغ در جگر و روزیکه مهر رویش بفروغ کرشمه سازی جان فزا بزم
نظاره نور آگین گرداند مشعل آفتاب بر سبزه زار فلک گل نیلوفر صبحی که بسیر چمن در آید گهر فشانی
شبنم غلطان بر برگ گل خوی خجالت نماید و شامی که نقاب رخ بر کشاید بطلوع آفتاب از
مغرب در عرصه گیهان نور حیرت فزاید **بیت** از رخش آینه را خوش دولتی رو داده است

و فرحان باشند عرضی تهنیت آمود متضمن بر نوید تولد فرزند ارجمند در ساعت سعید و اوقات حمید رسید
خوشنودی خاطر هزار بالا گردید شاخسار سطور عبارت رنگینش که برگ برگ بگلهای شادکامی پر بهار
بود دماغ نظارگیان را به نکهت سرور تازه ختن ختن معطر گردانید و هوای فرحت فزای میمنت
آگینش که از هبوب مفرح القلوب فحوای مضمون مسرت مشحون راحت جان می افزود و غنچه دل را
گل گل شگفانید کوس شادی بر بام و در صدای خورمی در داد نسیم مبارکبادی این خوشخبر از هر سو
وزیدن آغاز نهاد **شعر** برقص آمد فلک زین شادمانی + شب از انجم نموده در فشانی + آرزومندان را
بعطای گلهای لعل و گهر دامن امید چون سبد گلچین شد و محتاجان را بانعام سیم و زر نقود مراد در جیب
و آستین پر گشت آن هوا خواه بلا اشتباه که بظهور این مژده دلکشا موعود مراعات بودند خلعت و دوشاله
از توشکخانه سرکار حسب دلخواه چیده بگیرند ایام بکام باد **قسم چهارم متفرقات**
در تعریف سراپا که آنرا در هندوی نک سک گویند جداگانه هر
یک عضو نوشته شده اگر طفلان ذی هوش در مجلس بخوانند از
برگ زبان اهل ذکا گلهای تحسین بریزانند تعریف حسن رباعی
قدیم اے سپند برق حسنت شبنم گلزارها + دست پا گم کرده سرو قدت رفتارها + در بهارستان
حمدت بلبلان قدس را + بوی گل خیزد بجای ناله از منقارها + زهی حسن یوسفی که با وجود رسن افگنی
زلف عنبرین تاجران عارض کو غریقان چاه ذقن را تاب فرقت گر بینی و خهی جمال شیرینی که بخسروی
ملک غمزه و کرشمه مژگان فرهاد فن کجا دارای وجاهت را بار همنشینی لیلی شب زلف سیه فام
که مجنون صبح خورشید طلعت است حلقه انداز زنجیر جنون و عرق فشانی رخساره گل اندام که ستاره
ریزی ابر بهار نزاکت است شرمنده ساز در مکنون **رباعی قدیم** اے برده جمال تو ز خورشید
کلاه + رخساره تو آتش زده در خرمن ماه + از خجلت روی آتشینت یوسف + تا آب نشد برون
نیامد از چاه **تعریف فرق شعر** بفرقش عقد گوهر همچو انجم + تو گوئی شب در آمد در تبسم +
طرفه ترین موی عنبرین که اگر از طره سنبل مثل و هم سنبلی که بر گل دمیده که دیده و یا سواد مشکینش
را دود شمع رخش گویم دودیکه از بالا بپائین و دیده که شنیده مگر شبی ست که رونق روز افزونش
زینت بخش فروغ خورشید و ظلماتی ست که فرق موزونش از دریای جمال چشمه حیات جاوید

استشمام گلدستهٔ بهارستان یگانگت یعنی نامهٔ شفقت شمامهٔ روح پرور مشام مستهام است
امید که از بوستان یاد آوری به نسایم نورانی خلت و ولا و روایح روحانی تودد و تولا
ایاغ دماغ را باغباغ معطر مے فرموده باشند ریاض مرادان والانژاد گلگل شگفته و پر بهار باد
در جواب خط بعبارت رنگین و غزل طبع زاد بدوست خورد در یکتای
دریای یکتای و گوهر بے بهای بحر آشنای همواره همدوش بناگوش شاهد فراست و دانای
بوده مسرور و مبتهج باشند - شکر تفضلات آلهی که احوال اینجای در بهی و نوید جاویدان سرور القلوب
مستدعی شرح جدای که پایانی ندارد چسان بر صفحهٔ قرطاس حنائی نگارد ناچار به تفضل ربانی
به کلمات زبانی مے گذارد و به تسطیر مطالب واجب التحریر مے پردازد نامهٔ مسرت آگین که شاخ
سطور نثرش بعبارت رنگین گل فشان بود و سلک مصرعه های نظمش بخیالات موزون در افشانی
مے نمود غنچه دلهای دوستان را بهوای فرحت فزای خوش کلامی گلگل شگفانید و صدف سینه
مژده طلبان را بگوهر ابدار شادکامی لبریز گردانید **فرد** رسید نامهٔ رنگین دلم چو گل بشگفت
بدر فشانی نظمش هزار تحسین گفت + بهار پیرای ریاض رضوان و طراوت افزای مزرع
جهان آن نوباوهٔ گلشن دانش و نونهال چمن بینش را به اثمار کامرانی مثمر دار بار شادمانی بهره ور
داراد **در جواب مبارک باد تولد فرزند بدوست کلان** کوکب دولت
و اقبال و نیر جاه و جلال ان سراسر افضال از مشارق تفضلات ایزد بیهمال مثال در ترقی
و تزاید باد - نوازشنامهٔ میمنت اشتمال در زمان مسرت مالامال نزول اجلال فرمود
از معاینهٔ آن آئینهٔ صورت نمای معنے شادکامی بصارت چشم و نضارت جسم افزود و باستماع
نوید ظهور این تازه گل بهارستان امید از غایت خورمی نوعی به تنومندی بالیده که
در پیرهن نگنجیده و بسامع افروزی این مژده بهجت جاوید از نهایت خورسندی مسرتے
بهم رسیده که دل در قالب عنصری هزار بالا گردیده جان بخش جهان آفرین این نوباوهٔ ریاض
کامرانی را به نسیم عاطفت در مهاد عافیت پرورده لیل و نهار نشو و نما کرامت کناد و نخل زندگانیش
را بگلهای مرادات و ثمرات ازدیاد درجات دایما شگفته و مثمر داراد **در جواب**
مبارکباد تولد فرزند بمنشی خود منشی بلاغت نشان در حفظ و امان بوده

شادان

مهر را البرز آب و رنگ شعاعی ساخته بزنگ پاشی انبساط همه روز در گرشمه سازی ایست و خوان فلک زمرد فام را از قمقمهای انجم آراسته بانا زنینان طرب همه شب در نشاط و بازی شاهنشاه آفتاب با تاج مرصع و قبای زر تا بر آرایک طاوسی افلاک نشست و کوس نوروزی بصدای بزم افروزی از بام سپهر بلند آوازه گشت همایون روز عالم افروز که معشوقان جلوه پرداز بفروغ عشوه و ناز روشن ساز دیده امید و مطربان نادر نوا را بنغمه های دمساز خجالت ده آواز گلوی ناهید آلهی تا که مشعل مهر فروزنده بزم سپهرست لمعات نیر اقبال و اختر اجلال روشن تر از مصباح ماه بوده و ظلمت زدای ناکامی و دوار باد **ایضاً شب هولی و روز نوروز ابیات** ز آسمان و زمین مژده در خروش آمد + که موسم تروتازه نامی نوش آمد + عروس هولی همدوش شاهد نوروز + بسان عاشق و معشوق گشت بزم افروز + زهی موسم دلکشا که سلطان هفت کشور آسمان یعنی مهر انور نوروز بر تخت فیروزه فام فلک یکساله ره طی نموده بتماشای شب عشرت اندوز هولی که جلوه جمالش روکش گلعذار ابراهیم است بزم جهانرا بنور قدوم مسرت لزوم منور گردانیده و حتی هنگام طرب فزا که بظهور قران السعدین مجمع البحرین نشاتین که خجالت ده جشن نوشابه و سکندر ذوالقرنین نگفت در عرصه گیهان بساط نشاط جمشیدی و فرش انبساط فغفوری جابجا گسترده آذرگرم جوشی نغمهای مطربان خورشید روشعله آواز خوران آتشین خو بخوی خجالت آب و از رشکری مه جبینان هلال ابرو لخت سینه حور و غلمان بر آتش حسرت کباب **رباعی تازه شب هولی** ست لیلای دل افروز بعشقش گشت مجنون روز نوروز + همایون باد این عیش و بالا شب هولی و نوروزست در روز + **در جواب خط بدوست کلان** معدن الطاف و کرم مخزن فیض اعم آن کریم الاخلاق عمیم الاشفاق بجواهر جود و نقود مقصود پر آمود باد - سپاس بی قیاس رب المعبودی که مانده بود این حدود به بهبود دست و گوش عقیدت نیوش بسامع افروزی نوید صحت ذات سراسر حسنات خوشنود و ورود مفاوضات نوازش آمود در زمان مسعود و اوان محمود علی التوالی بمقابله تفضلات عالی رنگ تفکر از آیینه سینه بیکینه زدود و چهره شاهد طمانینت بر صغیر و کبیر که بگرد کلفت محتجب بود بروح ضمیر جلوه ظهور نمود از آنجا که

آفریدگار که ایام فرخنده فرجام ماه صیام بخوبی انجام رسانیده از شاخسار سخن فزود آوردن بجاست
و هزاران هزار از هار شکر ایزد عطا کار که بادای واجبات صیامان محتاجان را مستغنی گردانیده
از برگ و زبان گلگل شگفانیدن سزاست الحمد لله که سنبلستان روزه دار شب عید بنور افشانی یاسمین
کواکب سعید با رونق و پر بهار گردید و غنچه ماه نو برنگ و بوی نشاط نو بنو بر سبزه زار فلک تازه تر
شگفتگی رسید آزاهتزاز شمیم عنبرینش عطر بیزی خوش لباسان نوعی به تعطر ایاغ دماغ پرداخته
که نافه آهوان ختن از طیب عجبش بیقدر و بی بو و بهبوب نسیم نکهت آگینش گلریزی کرشمه های
گلرخان بهاری در چمنستان زمین و زمان پدیدار ساخته که نرگس چشم حور و غلمان به تماشای آن
فرش راه او زال کهن سال جهان زلیخا مثال ازین مژده نوجوان گشته به آرایش حسن یوسفی رو کش
نگارخانه چین و اژرنگ و پیر گردون کوزه پشت سرنگون ازین نوید طرب افزون برقص آمده
خجلت ده حوران شوخ و شنگ بیت پشت دوتائی فلک راست شد از خورمی + دست
عطائی تو داد داد سخا حاتمی + الله تعالی مبارک و همایون گرداناد **ایضاً رباعی قدیم**
یا رب این عید صد هزار دگر + باد فرخنده بار بار دیگر + جز اطاعت نمودن امرت + مکناد
این زمانه کار دیگر + خوشا روز بزم افروز که بفروغ جلوه حسن گلوسوز شاهدان شمع رو حور و غلمان را
در محفل جهان پروانه وار گرد سر قربان گردیدن آرزوست و به پیکان کرشمه تیر مژگان ترکان
کمان ابرو زهره و مشتری را نیم بسمل بخاک و خون طپیدن آبرو شعله آواز مطربان نغمه پرواز
ناهید را از ترانه ساختن بخوی خجالت آب ساخته و رامشگران سحر ساز آهوی رم کرده روزگار
را از دست برداشتن گویا کمند تسخیر بروی انداخته حبذا عید سعید که اگر جمشید را ازین عشرتکده
جاوید قدری سامان نشاط سیر گشتی جام جهان نمای خود را بر سنگ بیقدری شکستی و یا حاتم از
خوان نعمات بیقیاسش اندکی بهره برداشتی سفره اکرام خود را فراوان بی بهره انگاشتی **رباعی**
عالم از جود و کرم ممنون احسان تو باد + سفره اکرام حاتم زله خانه تو باد + هر که از چشم بد اندیشی به بیند سوی تو
روی او باده سیاه و زود فرمان تو باد + مبارکباد نوروز در هولی **رباعی قدیم** گردون بمراد بخت
فیروزت باد + خورشید و فلک بنده دلسوزت باد + در بزم گهت مدام از عیش و طرب + هر شب
شب قدر روز نوروزت باد + درین ایام بهجت آغاز مسرت انجام که شاهد روزگار سبوی

نه تنها عشق از دیدار خیزد + بساکین دولت از گفتار خیزد + چو عاشق را کمال عشق باشد
بشوق او قرار از یار خیزد + از هنگامیکه جلوه حسن گلوسوز معشوقه خوشدامن نوشه سعادت اندوز
سامع افروزی شمعدان شمع عاشق گردیده چگوید که چقدر باده بیتابی در خمکده جگرش جوشیده **شعر**
شراب شوق او در دل زده جوش + نشاء عشق شد غارتگر هوش + هرگاه که ناگاه در زمره زینت
افزایان بزم شادی بتماشای آن ماه سیمین سیما دولت غیر مترقب بهم رسیده چه شرح دهد که چسان
حوری بسان برق درخشیده **شعر** جلوه میگردد گل نار ز قامت میریخت + سایه او بزمین رنگ
قیامت میریخت + زهی جمال دلفریب که بدور ساغر چشمان سرمه پرست عالمی نشاء بیخودی مست
شعر قدیم چشم او جادوست یا آهوست یا صیاد خلق + یا دو بادام سیه یا نرگس شهلاست این +
وهی عارض خورشید زیب که از شعله خیزی اشواق آن گل بیخار ماهی دل بدریای تمنای بوسه شکرینش
بی قرار **شعر** زرد شد رخسار مه با عارض خود بر فروخت + حسن او خاصیت مهتاب آتش بار داشت +
گلریزی تکلم دهان در باغ دلستان آتش انداز خرمن گلزار و در تیزی تبسم دندان بسان تقاطر
نیسان در صدف الف دلها گهربار **شعر** دهان او ز دندان مسی دار + نموده روز روشن در شب تار
از انجلای طلاکاری سینه بندش خط شعاعی در شب خورشید بر مهک فلک کاسد و کم عیار و باتش
بازی رنگ گلستانش مشتری دلدادگان در بازار عشق نقد جان خریدار **شعر** بروی سینه اش
سیب دو پاره + علاج قوت ضعف نظاره + غنچه تنگ دهان نهفته برگ دامان از صدمه هوای
تحرک مباشرت در شکر خند و ساخ شمع ساق آن شوخ و شنگ در فانوس پیراهن گلرنگ
بداغهای نیلوفری مجامعت گلند **شعر** ساق نورانیش در پیراهن گلرنگ او + شمع کافورست در
فانوس روشن ساخته + عروس کامرانی آن کامجوی معاشرت که به نشاء باده خوشگوار مباشرت سرشار
و بی قرار بود با دراک گرمجوشی اشواق مالایطاق مشتاق پاک خویش سرافرازی فرموده
رباعی مرغ طبعش در هوای معصیت بگشوده بال + عفو او شاهین رحمت را بران انداخته
بلبل بجای خویش رفته است + معشوق عاشق است حکایت شنیدنی است + **ایضاً مبارکباد**
رباعی تازه هرگه برای دیدن جلوه ماه + بر سقف فلک نمودی از لطف نگاه + فی الحال
هلال عید بهر تعظیم + خم شد پی تسلیم و بر آمد ناگاه + گلشن گلشن گلهای سپاس این دولت بیقیاس

و ریاحین مقصود آن تازه بهار نوازش و اخلاق به اهتزاز نسایم عواطف ربانی مالامال شگفتگی و
شادمانی باد از هنگامیکه دوحه دل بهوای خورمی بوستان بزم مواصلت گل گل شگفته و نهال
خاطر بشمایم گلستان محفل التیام برگ برگ طراوت انبساط پذیرفته بهار پیرای حدایق روزگار
آگاه است که لیل و نهار گلدسته آرزوی حصول شرف ملاقات در سر دارد و طرب فزای
باغ دوار آگاه است که استشمام روایح نورانی چمنستان معانقه جسمانی را ثمره حیات می شمارد
بیت در گلشن کائنات کردیم نگاه + یک غنچه محبت است باقی همه کاه + نوعیکه مزاج وهاج بدیدن
برخوردار کامگار سعادت اطوار بی اختیار می نماید زیاده ازان دل این نحیف بسامع
افروزی کلمات چرب و شیرین نور چشمی که همین ثمر سرمایه حیات است می خواهد درین ماه
سعادت آگین که از تقویم منجمان دقیقه گزین ایام بهجت آغاز مسرت انجام مکلاوه متحقق
گردیده اشجار ضمایر نیازمندان را بوزیدن نسیم این نوید هزاران هزار برگ و بار سرور
تازه بهم رسیده بیت گلبن فرخندگی گل کرد در باغ امید + عندلیب جان صدای
شکر و احسان برگرفت + قدم جرأت بر بساط سبقت نهاده + قلم بترقیمش نقش بسته + ترصد که
تشنه لبان وادی تمنا را به آب زلال اقبال شیرینکام فرمایند گلشن آمانی و آمال آماده
بهار تازه گلهای دولت لایزال باد رقعه در اقبال سوال مکلاوه شاهد
امید آن زینت بخش عشرتکده اقبال بصدای خوشنوای دلکش سرود سرای انشاط باد گلدسته
نامه عنبر شمامه که بسته گل برگ بهارستان اشفاق بود نکهت افتخار تازه بمشام نیاز رسانید
از معائنه ابروان سطور شاهدان حروفش که ایمای ادای رسمیات گره بندی می نمود مافی الضمیر
منیر مهر نظیر جلوه گر گردید نوعی که دل عجز منزل بسرانجام این امور میخواست فی الحال بسرعت
تمام بر لطائف الحیل نمی توان پرداخت از انجا که استرضای مزاج شریف و تبعت طبع
لطیف برگزیده خاطر این نحیف است آزین چه بهتر بل از همه اولی تر الله تعالی رقاص
مقصود آن صدر نشین محافل اجلال را در بزمگاه حصول مرام دایما جلوه پرداز عشوه و ناز
مباهات داراد رقعه برای خواندن طفلان در شادی کتخدای بجای سمدهن
در بیان خوش طالعی عاشق و بی قراری شوق معشوق رباعی

الله تعالی مشام والا مقام بهارستان دوحه یگانگی را استشمام گلدسته تهنیت مبارک و همایون
گرداناد **مبارک باد فرزند** ز باغ فضل آلهی ندا بگوشم گفت نسیم لطف وزید و گل
امید شگفت یعنی نونهال سرمایه اقبال و هلال آمانی و آمال از بوستان بطن عصمت و شبستان
شیمه عفت در ساعت سعید جلوه گر گردید و بنوز قدوم میمنت لزوم چشم منتظران نوید طلب را
بانوار شادکامی منور گردانید عالم عالم بهار ریاض مسرات تازه در جوش آمد و جهان جهان
نوای سرور بی اندازه در گوش شاهد روزگار در دف فلک جلاجل خورشید انداخته از غایت
خورمی چنان چرخ زده که بهوای فرحت فزای و در دامنش غنچه خاطر فردوسیان گلگل شگفت
و عروس شب خلخال هلال برپا کرده از نهایت انبساط نوعی رقصیده که بسامع افروزی صدای
زنگوله های پایش دل جهانیان بهزاران هزار زبان آفرینها گفت الله تعالی هنوز این کوکب
نور دیده دیده وران و سطوع این انجم انجمن افروز امیدواران را مبارک و میمون کناد رقعه
دیگر در رسید لوازمه قشقه یعنی در جواب و در تلازمه بزم
ساغر تمنای زینت افزایان خمکده اختلات و پیمانه آرزوی بزم آرایان میخانه مباهات
از دست مکرمت شافی بر دست روزگار که هر صبح و شام بدور مینای فلک فیروزه فام
در سر جوشی نشاء کام عوام است مالامال صهبای مراد باد نامه رنگین که از رامشگری شاهدان
حروفش بزمگاه نگاه مست باده خورسندی می گشت و ملاطفه لطافت آگین که از خنیاگری
محبوبان الفاظش اقداح دل لبریز رحیق بهره مندی میشد معه اسباب رسمیات قشقه بر طبق
تفضل علیحده رسید بساط تازه طرب فزای خاطر نوید طلبان گردید در وقتی که شاهد زمانه
رقص پرداز بزم سعادت بود و معشوق روزگار کرشمه سازی مساعدت می نمود ناصیه
برخوردار نور الابصار را که شمع محفل سعادتمندیست بفروغ قشقه منور ساخت و بسرور افزای
دلها پرداخت مطربان زمان از هر سو بترانه تهنیت مترنم گشتند و مغنیان نشان از هر جانب
نغمه میمنت سرائیدند **ابیات** آلهی تا جهان را آب و رنگ است، فلک را دور و گیتی را درنگ
است + صدای تهنیت از قلقل می + نوای خورمی از بربط و نی + مبارکباد در بزم همایون
بفضل ایزد سبحان بیچون **رقعه در طلب مکلاوه** ریاض مراد آن گلعذار عطوفت و اشفاق

تفضلات تازه و تلطفات بی اندازه در همچشمان معزز و مفخر نمایند الهی تا که جلوه جهان افروز
جمال معشوقان مهر و ماه رونق افزای بزمگاه آسمان است آرزنیان گری عروسان مقصود
و ترانه سازی رامش گران بهبود نغمه تهنیت بگوش باد مبارکباد فرزند شکر الله
که در زمان سعید ماه تابان برآمد از شب قدر یعنی درین ایام مسرت آغاز میمنت انجام مژده
تولد صاحبزاده همایون طالع فروغ بخش شمعدان شمع جهانیان گردید صدای کوس شادی و نوای
زمزمه مبارکبادی از بام فلک فرسا بگوش ثریا رسید فردوسیان از غایت سرور مسرور
گشته دست شادکامی بدستک زنی کشادند و جهانیان از نهایت انبساط منبسط شده بپای
خوشخرامی رقص پردازی آغاز نهادند سمک تا سماک مالامال نشاط گشت و ارض تا افلاک
لبریز مباهات شد رونق افزای بزم سپهر و چهره کشای شاهد مهر این نیر فروزنده برج دولت
و فرازنده لوای صولت را بانوار اقتدار روشن تر از مصباح خورشید و ماه داشته بعمر هزار
سال این مثال مصرعه سال هزار ماهی و ماه هزار سال فایز کناد بر فلک هست تا که مهر منیر
باد فرخنده بر صغیر و کبیر در رسید لوازمه قشقه و بهاریه گلستان کامرانی
بهار پیرایان گلشن یگانگت و فرزانگی و بوستان شادمانی طراوت افزایان چمن عشرت و یگانگی
به نخلبندی نهالان خورمی باغبان روزگار و بهم پیوندی درختان خورشیدی نخلبند دوار
تازه بهار باد منقار عندلیب قلم به نغمات صفات بهارستان الطاف که هر لحظه برنگ و بوی
تازه نکهت رسان مشام خاص و عام است ترانه ریز صریر تعذر و غنچه دهان فصاحت بیان
به نسایم توصیف چمنستان اشفاق که دمبدم از روایح توجهات بی اندازه معطر ساز دماغ
مستهام از کثرت سرور سراسر قاصر لهذا نوباوه حروف مطالب طرح میسازد و بسر سبزی
خیابان صفحات مدعا می پردازد رنگین نامه تلطف شمامه که اغصان هر سطور کلید نشاط و
انوار هر دوایر لبریز فوایح انبساط بود معه نقود و اجناس مصحوب معتمدان صداقت آساس رسید
ریاض دلها گل گل شکفانید در زمانیکه رقم زده کلک گلریز فرموده بودند بر سیمای برخوردار
سعادت پیرای قشقه مزین نمودند حدیقه ضمایر بوزیدن نسیم نغمه شادی چمن چمن لطافت ارتیاح
آغاز نهاد و ازهار خواطر با هزار شمیم ترانه مبارکبادی ختن ختن طیب بوی اقتراح در داد

نظر چو کرد بر سنگ بتحقیق که لعل بی بها شد زیاده ابواب بهجت کشاده و اسباب جمعیت آماده باد
رقعه بعبارت ایضاً کرم فرمای نیازمندان قدردان بیقدران سلمه الرحمان - از
هنگامیکه گوهر اوصاف قدردانی آن قدرشناس جوهر معنی یعنی سخندانی بگوش عقیدت نیوش
این حلقه بگوش رسیده چه گوید که چقدر دیده فرقت گزیده مشتاق دیدنها گردیده و از حینی که
نسیم یاد آوری از مهب کرم آن ریاض مکرمت وزیده غنچه دل عجز منزل را گل گل شگفانیده
چه شرح دهد که چها نکهت سرفرازی تازه ایاغ دماغ را مالامال شادکامی بی اندازه گردانیده
از انجا که کل امرٍ مرهونٌ باوقاتها حالا سعادت ملازمت حاصل نموده نوعیکه موصوف بصفات
حسنه شنیده ازان زیاده بچشم خود دیده مصرعه شنیده کی بود مانند دیده، الله تعالی
روز افزون گرداناد و بمدارج اعلی رساناد در ترسیل لوازمه قشقه در تلازمه
بهار گلشن آمانی و آمال چمن ابهت و اجلال صاحبان برشحات سحاب عطوفت بهار پیرای
حدایق جهان و به امطار اقطار بر عنایات طراوت افزای ریاض گیهان شگفته و شاداب باد
از نخلبندان خیابان نیاز فلانی بعد تقدیم گلدسته نیازمندی که بسته بسته رنگ و بوی عجز و
انکسار است مکشوف ضمایر شفقت ذخائر گردانیده می آید لوازمه ٹیکه بتفصیل فرد علیحده تبلیغ
یافته امید که در ساعت سعید و زمان حمید بچنین بصارت آگین برخوردار سعادت آثار مزین گردانند
و غنچه دلهای هواخواهان دامن دولت را به نسائم عواطف کریمانه گل گل شگفانند الهی تا بهار
گل بیخار خورشید که بر سبزه راز فلک رونق افزای جاویدست اشجار عیش و کامرانی باثمار جمعیت
صوری و معنوی بارور باد ایضاً در ترسیل لوازمه قشقه در تلازمه بزم بزم نشاط
می پرستان خمخانه التفات و محفل انبساط باده پیمایان میکده عنایات از جلوه پردازی
شاهدان جاه و جلال و کرشمه سازی محبوبان آمانی و امال دایما در تزیین بوده سرخوش نشاء
کامرانی باد و نغمه پردازی مقامات انکسار که شحنه رضیه مخموران عشرتکده نیازمندیست به
تقدیم رسانیده مکشوف خاطر خطیر و ضمیر مهر نظیر می گرداند لوازمه قشقه مصحوب نیکنان ترسیل
داشته ترصد که در زمان اسعد و آوان مستسعد بر جبهه سعادت آثار برخوردار کامگار جلوه
نما ساخته زیب گیر و زینت پذیر فرمایند و این حلقه بگوشان محفل فرمانبری را بسامع افروزی صدای

مروت توتیای بهبود کشیده بگرد نامساعدی زمانه کی اندیشه باک مصرعه چه باک از موج
بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان + مدارج دولت در اوج و دریای عنایت موج در موج باد
عبارت ایضاً جهان شد بهریاب از فیض عامت + خطاب حاتمی زیبد به نامت + از رشحات
نیسان مکرمت شجر کامیابی محتاجان شاداب و مطرا و بترشح ابر عنایت مرغزار امید آرزومندان
از گرد ناکامی مبرا و دریای سخای عالی محیط است بدیار فیض رسانی عام و خوان نعمات فیاضی عموم
است بهر پرورش بر سفره اکرام آین خوشه چین خرمن سخن نخلبندی بوستان عبارت را به نهالان
فقرات تازه ذریعه سرسبزی بهبود خود ساخته باریاب جناب فیضماب گردیده مصرعه شاهان
چه عجب گر بنوازند گدا را + آفتاب دولت و اقبال از مشارق جاه و جلال تابان و درخشان باد
ایضاً عبارت دیگر صدر نشین مسند مفاخر و معالی مدظله العالی + از هنگامیکه اصناف
اوصاف فیض رسانی آن قدردان لآلی سخندانی زبانی فلانی مجمع شفقت و مهربانی سامع افروز گشته
تمنای حصول سعادت ملازمت اکثیر خاصیت از مکمن بطون جلوه ظهور گرفته لیکن موعود دل
صداقت منزل بود که هنگام تقرر خدمت از حضور پر نور ملازمت خواهد نمود الحال که بتفضلات
مجیب الدعوات دست دعای دعاگویان باجابت رسید و شاهد مقصود هواخواهان پرده
از رخ برکشید بذریعه ادعیه مبارکباد خدمت باریاب جناب فیضماب گردیده **ابیات**
ای معدن مروت وی مخزن کرم + دولت غلام باد دولت شادکام باد + زین خدمت سعید
و مبارک بفضل حق + آوازه سخای تو تا روم و شام باد + **ایضاً عبارت دیگر** دقیقه رس
اهل سخن عقده کشای مشکلات هر فن قدرشناس اصغر و اعلی سلمه الله تعالی - جلوه گر ساختن
پردگیان افکار در بارگاه والا خردان یگانه روزگار از برای نمایش سخن تهنیت می خواهد که اگر
سهوی بوده باشد از کلک عفو و عطا بیخطا گردد و منسلک گردانیدن گوهر آن انقاط در سلک
سطور از بهر وانمود عبارت نه آرزو دارد که بذریعه اش در زمره بساط بوسان قدر افزای
جواهر معنی غرا امتیاز دریابد از انجا که آفتاب قدردانی بنور افشانی فیض رسانی عالمی را نورانی
ساخته این ذره بمقدار مقتبس انوار مهر سپهر سخندانی به ظلمت زدای ناکامی امیدوار تفضلات
و مهربانی است که گفته اند **رباعی** آهن چو بپارس آشنا شد + فی الحال بصورت طلا شد + خورشید

لله الحمد که باغ امید برشحات سحاب عنایات خدایگانی سبز گردیده و حدیقهٔ آرزو را باستعانت
مطرات قطرات ابر فیوضات ربانی طراوت تازه رسیده یعنی مثمر اثمار شرف ملازمت گردیده
ببار سعادت خدمت فیض درجت رسید **بیت** چه خوش باشد که بعد از انتظاری + بامیدی رسد
امیدواری + دانای راز نهان آگاه است نوعیکه گل گوش عقیدت نیوش بهوای توصیف شگفته و
پر بهار بود نکهت الطاف عطوفت اعطاف دماغ را زیاده ازان معطر نمود **مصرعه** شنیده
کے بود مانند دیده + مخزن جود و کرم آن فیض اعم باسباب دولت آماده و بهر پرورش عالمیان
دایما کشاده باد **رقعه دیگر** قدرشناس جوهر معنی سلامت + جلوه پردازی معشوقان سخن را
به تماشای بلند نظران نکته بین از حلیه قدردانی آرایش الیست تازه و کرشمه سازی شاهدان عبارت
را به نظارگی مبصران دقیقه گزین از لباس فیض رسانی زیبایش الیست بے اندازه لهذا این تنک مایه
کم بضاعت از جنس کاسد و کهن گرمی بازار فن خود نموده سطری چند بر نگاشته از انجا که **ع**
فکر هر کس بقدر همت اوست **مصرعه** گر پسند آمد زهی عز و شرف + تا که مشعل مهر فروزنده
سطح سپهر است اختر طالع تابنده و رخشنده باد برب العباد **ایضاً عبارت دیگر** فروغ
آفتاب قدردانی در عرصه گیهان جلوه گر و از پرتوی ماهتاب فیض رسانی کاشانه کامرانی منور
بیت نور حیرت در شب اندیشهٔ اوصاف تو + بس همایون مرغ عقل از آشیان انداخته + پس
سبزه خیال سراسر نیاز را چه یارا که در ضیای فضای توصف بال کشاید و در هوای مدح
شریف پرواز نماید بهر حال از اشعه مهر و ماه عفو و عنایات به انقطاع سواد شب تار ناکامی
امیدوار تفضلات ست **بیت** نه منشی ام نه نویسنده نه سخندانم + ولی ز فضل تو امیدوار احسانم +
تا طلوع نیر اعظم نور افشانی + کواکب جود و کرم عطیه بخش عالم باد **ایضاً عبارت دیگر** ست
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست + که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم + هر نخل قامتی که بامداد نسیم
توجهی گلگل شگفته شاخ شاخ از برومندی مقصود بر آسمان شکر سجده رسان و نهال تمنائی آرزومندی
که بآبیاری جویبار تفضلی زبان گردیده برگ برگ باثمار کامرانی همدوش بهار شجران **بیت** چو شمعی
گشته کز شمع روشن شعله واگیرد + تهی دستی که در دستت رسد طرز سخا گیرد + مردمی که بادی النظر از
منظر انظار توجهات سامی بصارتی افزوده بنظر ثانی ناکامی چه باک و چشمی که بچشم نوازش ازین چشمه

وخهی اقدام فرخنده و فرجام که بفروغ حسن گلوسوز سواد خانه ام را نور خورشیدی بهم رسیده بیت
شد منور از قدوم دوستان کاشانه ام + خانه فانوس است و مهمان شمع و من پروانه ام + نسایم مژده
مواصلت چمنستان خواطر گلگل شگفانیده که شاخسار صدای بلبل زبان بصفات تبسم غنچه قسم در گلریزی و شمایم نوید التیام
گلستان ضمایر لبریز بهار گردانیده که دانه های دندان به نیاز خنده گل دهان در دریزی بیت هزار شکر که امروز
باز یار رسید + خزان هجر شد و موسم بهار رسید + طوطی شیرین بیان لسان را با وجود آئینه خیال رسا کجا یارای نغمه
پردازی که گلهای سپاس این دولت بیقیاس از اغصان سخن فرود آرد و منقار عندلیب قلم
را با وصف سریر دلپذیر کو طاقت ثناطرازی که نقش نورس شکر این عطیه عظمی فرو گذارد و معهذا طلعت
شاهد کلمات را که بر لوح دل مرتسم است جلوه ظهور می نماید و لذت سامعه گوش شنوا می فزاید رباعی
باز آمد و یار دلنواز آمد باز + بهر دل خسته چاره ساز آمد باز + عمرم همه رفته بود از رفتن تو + صد شکر
که عمر رفته باز آمد باز + در رسید دست باز - سایه هما پایه آن عنقا کردار بر مفارق نیازمندان
روزگار تا ابدالدهر ممدود و تابدار باد یکدست باز صید گیر که هم پنجه شاهین تقدیر توان گفت رسید
طایر تیز بال نگاه هر صغیر و کبیر بتماشای نقش و نگارش پابند دام حیرت گردید زهی بازی که هر شک
بیاضش سفیدی صبح از افق همه تن خون و بزنجیر حلقه های سوادش لیلی شب دایما مجنون پنجه اش در صید
افگنی از سبکدستی پلنگ قضا پای سبقت کشاده و ناخنش بسینه شگافی خنجر مژگان دلبران خونخوار
را برنگ خجالت سیه تاب داده شاه بازی که اگر چشم دوربینش را حجاب تاج نبودی کبک و دراج را از
جهان معدوم ساختی و بلند پروازی که اگر سقف آسمان سد راه نگشتی تذرو زرین بال خورشید را بر
زمین انداختی بیت پنجه با چنگل شاهین اجل بر بندد + باز سیمرغ شکاری چو در آید بنظر + آهوی تیز گام
ابلق ایام کجخرام مدام آن شکار دوست والامقام رام باد قسم چهارم متفرقات که
بحسب ضرور بکار آید عبارتی که هنگام ملاقات یعنی وقت ملازمت
نمودن همین بجای نذر است و هم عبارتی دانش از امتیاز قابلیت پیش سخن فهمان والاقدر +
گلدسته مراد ریاض مکرمت و گل غنچه مقصود ریاحین ابهت از آبیاری منبع الطاف الهی مالامال شگفتگی
باد غنچه جان را باهتزاز نسایم نوید فیض رسانی روایح آرزوی بهره اندوزی محفل نشاط مشاکل در سر
بود و دوحه دل را بهبوب شمایم مژده قدردانی نشو و نمای تمنای باریابی بزم فیض منزل می افزود

غنچه نامه تلطف تو و دشنامه که هر بر گشن نامه آهنوان فتن داشت نگهت تازه بدماغ دل رسانید و میل
هر سطور که در باب عدم ترقیم نیاز نامه علم شکایت مے افراشت سواد سر مه حیرت بچشم خرد پدید گردانید
تاخیر تسطیر نامه محبت و اتحاد سهو انبود دل به استظهار تو و قلبی عمداً توان انگاشت برای این بنیم که خود
باوی رهبر وای دادی ترسیل رسل و رسایل مے شوند یا منتظر ورود رقایم نیاز مے باشند از انجا که
مصرعه جامی جهان نماست ضمیر منیر دوست + آن محب صداقت کیش و رائد یش رهنمای جاده مکاتبت
و یکانگت و سلسله جنبان سلاسل مودت گردیدند شاهد مقصود که در کمین بطون بود از نقاب اشتباه
جلوه ظهور نمود انشاء الله العزیز تا مشاهد بهار ریاض مواصلت منقار عندلیب قلم را براغصان
سطور مفاوضات که از طرفین دسته دسته و دسته بسته رنگ و بوی مباهات ست نغمه ریز صریر
دلپذیر مطالب ساخته سرو قلوب خواهد افزود و ریاض مراد پر بهار باد و در **جواب شکوه**
فراق از جانب معشوق با دیه پیمای عشق و وفا از جاده صدق و صفا ره بمنازل مقصود سپارند و
محروم ماندگان آتش سبک سازی طفلان را گوشمالی مزاج که بداغهای شعله جواله مباعدت گلدار بوستان
دل شناسند و در بند به افتادگان حلقه زنجیر جنون را کجا مزه ابتهاج که از جویبار خون نابه تیغ
مفارقت رنگین بهار ضمیر دانند **بیت استا** و عشق گنج الیست که عالم همه ویرانه اوست +
حسن شمع الیست که عالم همه پروانه اوست + اما نی تعشق کامل که از هر سر سوزن مژگان سلک گوهر آبدار
از اشک شفینه نیاز شاهد هجر سازد و نی عاشق بے بدل کمخت دل را از خون گرمی جراحت فرقت یاقوت
عدیم المثال ساخته به نذر شاه مهاجرت پیش برد اگر بدرجه اجابت رسد پایه اعتبار خود شناسد
جائیکه گنج است مار و گل ست خار اگر از نیش مارنه هراسند دولتی بدست آید و از خلیدن خار نه هراسند
رایحه بمشام رسد **بیت** اے عندلیب نادان دم در گلو گره زن + گوش گلست نازک تاب فغان ندارد
مے باید که زبان شکوه تلخکامی فراق بسته شیرین تر از ذوات جباب تصور نماید با حلاوت اثمار مواصلت
بشیرین کاری و زبان از دولذتی باز فزاید **مصرعه** اول اندیش و آنگه گفتار + الهی تیر باران بارویگاه
عشق را ذوق جانبازی دهاد **در شکر رسیدن معشوق رباعی** ادا آمدنت
اگر خبر داشتمی + در ره گذرت گل سمن کاشتمی نگذاشتمی قدم که بر خاک منی + خاک قدمت زدیده
برداشتمی + زی شرف قدوم میمنت لزوم که بتجلی جمال مهر تمثال ظلمت کاشانه ام بیت الشرف گردید

در مصرعه اگر دوگانه در بر قفیه مار

آن ع الانزلو را به نبید شادکامی مملو و مشحون وارا و رسید خط چمن شوکت و ابهت و گلشن حشمت
و مرتبت ریاض حذاقت و ریاحین صداقت دایما در نشو و نما بوده شگفته و سیراب باد رباعی زبزم
وصل توام تا فلک جدا کرده + مرا بصد غم و اندوه مبتلا کرده + زبان ز حیرت هجر تو لال گر نشود +
بگویمت که فراقت بمن چها کرده + الحمد لله والمنت که درین زمان مسعود و آوان محمود غنچه مراد این عقیدت
نهاد گل گل شگفته و شجر تمنای ضمیر تو دو تخمیر شاخشاخ مثمر ابتهاج گشته که گل گوش عقیدت نیوش به نسیم
نوید بهجت جاوید تلطف نامه محبت شمامه ختن ختن لبریز روایح شادکامی گردید و ازهار ضمائر اتحاد ذخایر
این سراسر انکسار از شمیم مژده ورود صحیفه تلطف آمود گلشن گلشن بشگفتگی رسید بیت قاصد رسید
و ساخت معطر مشام من + در چین نامه داشت مگر نافه ختن + توقعکه تا انقراض ایام ناکام آلام بایراد نامه
و پیام مشام مودت اجسام را به نکهت احترام معطر میفرموده باشند تا که نسیم صبح شگفته ساز غنچه خورشید
است حدائق مراد آن نخلبند و داد چمن چمن پر بهار گشته به ثمرات کامیابی بارور باد در رسید
دشنام معشوق از طرف عاشق نرگس چشم سحر ساز و گل عارض جادو طراز آن تند خوی
خورشید رخسار و دل رام کن و خاطر شکار به نسایم حسن روز افزون و شمایم جمال دمبدم فزون بارونق
و پر بهار باد از هنگامیکه از آن لعل شکر بار که شیرین دهنان شکر لب بمرارت شرمساری حلاوت
کلماتش سرنگون و لعل یمن رنگ رشک سرخی بیمثالش همه تن خون است نقود دشنام از گنجینه
نطق اکرام گشته به تحریر شکر این دولت گرانمایه انامل هر سو موی وجودم بیطاقت و در ادای
سپاس بیقیاس این نوید غیر مترقب زبان من بی زبان ساکت موجب اینکه مبادا که بخاطر محروم
ماندگان لذت دیوانگی که بار زندگانی جز ازین نباشد و بطبع بی نصیبان مذاق شگفتگی که اثمار کامرانی
به ازین نگردد زنبور مطبع هدایت نخلد و پیش شبه مسارت سر زند لهذا بچند تحاریر نشاط تفاسیر اکتفا می نماید
و پسند نوید بهجت جاوید از قانون دل میسر آید لله الحمد که چنین در مکنون صدف یاقوتی لب از دریای
سخن بهر من عطا گردیده و همچنین لآلی ابدار از نیسان زبان گوهر فشان رشحات نموده مصرعه هر چه از
دوست میرسد نیکوست + هزاران هزار صد دل عاشقان در نخچیرگاه غمزه و کرشمه بزخم خنجر مژگان بسته
بخون نسیم بسمل آویخته فتراک باد در جواب گله عدم ترقیم خط مشام تودد ابتسام به نسایم
انوار بهارستان فرزانگی و بشمایم ازهار چمنستان یگانگی از روایح روح پرور سرور معطر باد شگفتگی

برخوریم و تواز عمر برخوری ۲ رسید خوان طعام خوان خلت آن نمک چش بان مودت
لذت رسان کام و زبان طلبگاران مائده بهشت یگانگت باد خوانی که ملاحتش به نمکینی خوان خلیل
هم نمک و نمکدانی که فضله خوانش به نعمات ابراهیم ورشک بوقت خوش که ویگ جوع در
جوش بود طعامش غذای دل دوستداران گشت زهی نعمتی که اگر ذره اش بخداوند نعمت رسیدی
جزا نگشت یکمدن لذتی مذیدی و اهل نعم را از خوریس خورده اش بهره بودی غیر از لب چشتی قوت
روح تمودی مورچه بی زبان را از ریزه چینی سفره اش بارو گر آرزوی مهمانداری سلیمان و
سگان را از مغز خوری استخوانش نمک پروری اصحاب کهف در پرده کتمان بیت اگر مه شود بر او
ستاره شود بر می ۲ با خوان نعمت تو نسازد برابری تا که طباخ روزگار از تقرص خورشید روشن
ساز تنور حلنور سیه ورونان افلاک بهت عالمی بر سفره اکرام آن والامقام علی الدوام وظیفه
خور بوده دست بر دعا باد رقعه رسید شراب بزم محفل مباهات آن سرمست میخانه
التفات از رامش گری کنجنیان زهره رو دپای کوبی خنیان گران خورشید خوشرین بوده
سرخوش شادمانی باد بیت جام جهان نماست ضمیر منیر دوست ۲ اظهار و رد هیچ بنمودن چه
حاجت ست ۲ لهذا بینای مطالب از میکده سخن لبریزی سازد و مرامی مقاصد از خمخانه معنی
پر سیگرداند چند شیشه شراب گل گلاب که اگر گل از انفعال رنگش آب گردد بجا و آب دریا به تاثیر
بوی یک قطره اش همه تن گلاب شود سزاد طرفه تزئین و قمتی که دست بر داشتن مطربان ترانه
پرداز لبعید انگنی الام کمنداند از و کف بگوش زدن طنبوریان نادر نواز بسامع افروزی
نغمه ناهید عشرت ساز رواروی افواج پیاله صف شکن لشکر ملال و دمادمی قلقل شیشه هیبت
رسان عسکر کلال و دل در همدوشی عروس نشاط بود و خاطر سرکوشی خاتون انبساط نمود رسید
ساقی سیه مست صهبای خوری کشته دست بدست نشای می پرست تقسیم گردانید خوشا رحیق
عروق که نوش یک ساغرش گلبازی نرگس چشم میکشان هوش ربای بلبل و بزنگ نشاریک جرعه
گل فشانی عارض شراب بوستان آتش انداز خرمن گل عندلیب زبان به ترانه توصیفش بهاریه
بوستان بزم و ملوطی لسان به نغمه های صفاتش طرب افزای مجلس مسرت نظم بیت زفیضش
همه پیران در جوانی جوان را نیز عیش زندگانی ۲ باده پیمای جام و سبوی مهر و ماه بکاسه مراد

زین درج زمردین افلاک ۔ صد گوهر آرزو بجنبا باد ۔ تربز شیرین که رشک ذائقه نبات بود لذت کام و زبان افزود ۔ سبحان اللطیف فرنه تربزی که اگر سکندر را شیرینش میسر شدی طالب ابحیات نگشتی ولعل شکر لبان را سرخی نخهایش در پر بودی قدر و قیمتش از بهای لعل افزودی حقا که بذکر چاشنی اش شیکر را گره حسرت در جگر و قند را از انفعالش برقع کاغذی بر سر فرمی بهرات از ندامتش در بے قدری و صاحبی تعذیبا تش در غلامی از رشک اب شیرینش خلیلے فرد در آتش نمرودی افتاده بکنجالت جلاوتش سیب و ناسپاتی رخ از بروه پنبه بر نکشاده ۔ بیت نمود جمع یکجا هندوانه ۔ زهر مزغ لذت آب و دانه ۔ خلاصه باد و دولت زیاده و در رسید خربزه میوه آمال و آمانی دفواکه عیش کامرانی آن نخلبند بوستان مهربانی از ترش کامی ناکامی محفوظ مانده تعذیبات جمعیت صوری و معنوی معنی شیرین باد والی خوربزه جمالی که آرایش رشک جمالش قرص خورمی برید و راحسن از منه رسید حلاوت بخش ذائقه دوستان گردید از طعم فاش شیرینش لسان را لذت نغمات طوبی حاصل گشت و تناول لخت شکرینش هان مجانز احباب نبات مصری فرو نشست زهی میوه بامزه که مختصر دلنشینے بهر بوسه خوبان بهم رسانده مل چاشنی گران جلاوتش را جیشم بر فواکه فردوس نمانده ابیات مقرره پوستش همچو رنگ محبوبان ۔ خط شیرین چو ابروی خوبان ۔ لذتش تاج خوان گنج شکر ۔ مزه اش به ز بوسه دلبر ۔ دایما باد خانه اش آباد ۔ که دل دوستان نماید شاد ۔ و در رسید امبه بیت ای بود چون امبه تخته کام نوشیرین مدام ۔ دشمنت چون امبه های خام باد اترش کام بهنگے امبه های نغز سراپا مغز که مرسول شده بود و در غائت مرارت انتظار شیرنیکام نمود ۔ چندا امبه نی ریشه که نیشکر به نثار شیره اش نقد شکر در گره بسته و شان انگبین از شیرنیکامی چاشنی اش فرو نشسته بویش از بوی به و در بهی و نچکینش از ترشکامی خامی لذتے که برگزیده کام و زبان است و غرابتی که پسندیده دل و جان مصرعه همین است و همین است و همین است ۔ به تشریح عذوبیانش زبان سخن سنجان عذب البیان گردیده و بتر قیم صفاتش محفل قلم لذت لذایذ شیر ماوری از پستان بوده مکیده ۔ بیت پوستش چون عبارت رنگین ۔ مغز در وے چو معنی شیرین ۔ اوصاف حلاوتش لب را لب به بند داوزبان کلک را بکام دوات سے پیوندد ۔ ناچار اکتفا سے سازد و با دعیه ماثوره سے پردازد ۔ بیت عمرت دراز باد که باد در شتری ۔ ما از تو

نشاط پیوسته کشاده تر دارا و یک عدد قلمدان مع ساز مکمل که بجلوه گری حسن شاهدان تصویرش
عروس نگاه رنگ ایست توتیای حیرانی و به طلاکاری تحریر گلهای الوانش از بوته خورشید بر محک
فلک انگشت نمای خط پریشانی چشم انتظار را روشن گردانید و دولت پایدار بهم رسانید زهی قلمدان
که اگر مانی طراحی نقش و نگار صورتش میدید از غایت حیرت طلعت شاهدان جادو طراز که میکشید
بحق خدا اگر دیباچه صفات سواد دواتش بر نگارم مداد دیده آهوان با سگ رشک آن همه بیاض
و طره سنبل زلف خوبان گلعذار را به لیفه اش مثل دهم پره های قلم دو زبان در انقراض آن همه
مقراض بواسطه توصف کلک واسطی خام خطان را نخچگی ایست که نخچگی ترقیم توصف خطش در خاطر
مدح پردازان خام میگردد و به تاثر اوصاف تیز روی مقراضش کند فهمان را زود رسی ایست که درستی
فکر والا خردان به بیان آن از شکست لکنت نشست دمی معترف نشود سینه نهنگ کهکشان از خراش
خانه بحر ماهی مقط مو بمو فگار و کزلکش تبراش سر سرکشان الام بسان اقلام شمشیر آبدار زلوی
کاغذ گیرش از تک ملال از صفحه دل ها بر آورده و کفچه آب دهنش بآبیاری آب حیوان و داو غنچه جان را
حیات تازه داده با گوهر فروزنده مهر و ماه زیب افزای فلک فیروزه فام ست آئینه خیال آن
در دریای یکتای و شگفته روی و سنجیل مراد آن گوهر بحر یکدلی و خوشخوی چهره نمای شاهد شادمانی
باد **رقعه رسید انار** شکر آمیز نار حیات آن لذت بخش مذاق مشتاق را بسبز هنگامی
میوه های عیش و نشاط سبز هنگام دارا و انار ولایتی که عنایت شده بود وقتی که در بزم مسرت نظم
ساقیان سیب ذقن از گلوی بط مینا باد از قلقل داد خورمی داده و محبوبان شیرین دهن از بوسه های
لب پیمانه دست طلب بر گردن طرب نهاده آن درج گوهرین را وا کرده تقسیم نمود زهی
دانه های رنگین که بنظر سرخی اش مرجان چوب خشک بنظر می آید و از انفعال آبداریش در غلطان
بیش از یک قطره آب نمی نماید بعضی ها که دو رنگ بودند دیده میشد که مرصع کار قصار بزه های
یاقوت در الماس مرصع گردانیده و اکثری که یکرنگی می نمودند یقین می گشت که صنائع مطلق لعل و
گوهر را از یک بطن این ثمر آفریده چشم را به تماشائیش بهاریست که اگر صد گلستان گل نثار سازد
بجا و دهان را تعدیباتش لذتی که اگر از زبان هر مو به ستایش پردازد روا **بیت** از دست و زبانیکه
بر آید + کز عهده شکرش بدر آید + اشجار ارادت باثمار اجابت مثمر باد **رسید تربز بیت**

واند و بس مدتیست که نسخهٔ التیام باقلام نسخ مفارقت محسوس گردیده و معنی تفسیر انشراح بگوش
این حلقه بگوش نرسیده مضامین ارزوی دل زیر و زبر و اوراق تمنای جان ابتر افسانه فراق
خونریز همه تن مے سوزد و نمیشود که بشرح آن لب بلب دوزد چار ناچار بهمین اکتفا مے نماید و بمطالب
مے گراید بیاض چاره ساز سوز و گداز که به تسکین این مسکین مرحمت شده بود از مطالعه سطور فیض آمودش
بصارت چشم و نضارت جسم افزود زهی بیاضی که به نسبت سفیدی کاغذ زبر بادیش بیاض صبح بر باد رفته
و از رشک اوراق شال بافی شال گران بجگر شگافی خود رفو سازی گرفته به پرکاری قاسم بیگی قاسم
قسم کاغذ ۱۲
فربهی در حیرت و از صفای دولت آبادی در خجلت شیره چشم روشن دلان از انجلای طلاکاری حروف
نام طوائف ۱۲
طغرا آفتاب شعاعاش در نگاه و زدیدن و خال رخساره خوبان برونق سواد نقوطش بر صفحه اصحجه
جمال در نقطه شک گردیدن نے نے مداد حروفش از قلم مثل مهربانی و از دوات سرمه دان محبت خالی
بود که دیده نابینان گردیده گریان فرقت را بضیای اتحاد تازه انوار نمود میدان نظاره از معاینه
خط گلزارش گلشن گشت و ظلمات طبع از جلوه جدول صفحات زرفشانش روشن شد مصرعه سفینه
که در و بحر پر بود انیست + تا اوراق کبودی فلک بر زکواکب افشان زیر مهره خورشید رخشان است
سطور شادمانی بر صفحه جبین آن منشرح مشکلات قدردانی روشن تر و جلوه گر باد رسید لعل
یعنی سرخ باشه مراد آن صیاد صیدگاه و داد پابند مطمح یاس نبوده تا که طنبور زرین بال مهر خورشید
و ماه بر سبزه زار آسمان طیران اند بشکار ناکامی روزگار رنگین منقار باد چندی سرخ رشک شفق
رسید خورمی دل هزار بالا گردید چند العل بے بها که آرایش حسرت سرخی اش لعل یمن اخگریست
روشن و نغما بداغ خاکستری گوشه نشین کوچه گلشن گلریزی نغمه تر ریزه های یاقوت منقارش بخار خشک
حسد سینه فگار بلبل و مرصع کاری نقوط آبدارش انداز خرمن شبنم و گل بخدا که اگر هنگام دغا با پنجه
روئین نهاد در جگر شاهین قضا ناخن زنند بجا و از حبس قفس در میدان حرص و هوس عشق برآمده
با وجود مشت بر مه شه باز اجل ستیزند سزا در خلقت ایشان و استبان رستم و اسفندیار
شنیده بودم در سرشت طائران این فولاد چنگال را بچشم خود دیدم مصرعه شنیدگی
بود مانند دیده + باز نیر اقبال بصد افگنی طائر ملال رنگین جنگ باد رسید قلمندان
کاتب قدرت بر صفحه جبین نضارت آگین آن صدر نشین چار بالش اخلاق سطور ابرو را بمضمون عالی

چسان بر صفحه حریر و پرنیان نگارد از انجا که گلگون یاد آوری را میدان عفو تنگ نیست ترصد که
گاه گاهی بارسال چنین تحائف سراپا لطائف یاد فرما باشند آلهی تا که یکه نقره خنگ روز عالم افروز
بمضمار فلک جلوه گر ست ابلق ایام بحج خرام بمهمیز احکام رام گشته در تکد و تسخیر نخچیر مرام
کرم رو و شاد کام باد **رسید کمان** کمان قدر دانی با خدنگ راست رو مهربانی
چاق بوده بحفاظت چله نشینان گوشه دوری دایما در صد و صید مهجوری باد نامه رنگین که در
هر چین جبین صد نافه آهوان ختن داشت معه قبضه کمان و ترکش در احسن زمان ورود فرمود سینه
حسودان الم را تیر باران نمود خوشا کمانی که ابروی خوبان از گوشه موزونش رخ بمیدان خجالت کرده
و چند اترکشی که مژگان محبوبان از راستی نیزش خمیازه حیرت کشیده اگر حلقه اش را با قوس
قزح مثل دهم بچشم تحقیق در آبی رنگ می بارد و سهامش را با سهاب بست کنم بیغایله تعویق
از غایت شرمساری سرنگون میسازد کمان داران در بیان کمان داریش حیران و تیر
اندازان به نشست شست صافش قربان پیکانش تبالیف هدف مبتلا و سنانش در برگیری
مرغ خطا بی خطا حلقه های مرادات از درازی قلاب درجات کشاده و خادم فتح و ظفر دست
بسته به پیشگاهت ایستاده باد **در رسید شراب بیت** تاک را سرسبز دارای
ابر رحمت در بهار + قطره تا می تواند شد چرا گوهر شود + شیشه شراب ناب در زمان خوش هنگام
دلکش رسید جام آرزو را لبریز باده شادکامی گردانید **بیت** می لعل در ساغر زرنگار + بدست
عروسان در آمد بکار + زهی رحیق مروق که پیران را سرمایه جوانی دست داده و جوانان
را ساغر عیش و کامرانی بکف نهاده **بیت** می کشان را باده گلگون مصفا جوهریست + حسن را پروردگار
و عشق را پیغمبریست + بحق خدا اگر سکندر را میسر شدی طالب آب حیات نگشتی **بیت** آب حیوانی
چو آبش نیست شمع مرده را + می حیات تازه می بخشد دل افسرده را + محفل مرادان می پرست خمخانه
دوا و دایما در تزئین باد **رسید بیاض** مجموعه اجزای دولت و اقبال آن ذخایر افضال
شیرازه بند رشته جمعیت لایزال باد **مصرعه** در میان راز مشتاقان قلم نامحرم است
من دانم و دل لهذا سواد مردمک را بآب اشک سیل سرشک حل ساخته و از لیقه دیده و کلک
مژگان بشرح مهاجرت پرداخته **مصرعه** از مقامی دل نویسد دل که دم نامحرم است + جان

سینه فام

در برتر صدف که بدیر رسید نامه نیاز که از ضرب آلات گردش بر دست روزگار ستبر قیم جواب بے اختیار
و بسوختگی آتش فراق بے قرار است نظر نفرموده زود تر بلوآور باشند و این دور افتاده را بتقسیم تحایف
نور سیده آندیار نزدیک دل تصور ساخته ده چند مور دعنایات دارند زینت افزای اورنگ
مینا رنگ سپهر آن پرده کشای چهره دانش و فرهنگ را صدر نشین چار بالش اقبال داشته بامداد
خزاین شفقت بیکران دست گیر زبردستان دارد رقعه در رسید از سبب مشکے
عنان یکران تند خرام روزگار در قبضهٔ اقتدار آن شهسوار جولانگاه دور بینی و فرزانگی باد تو سن
بد لجام فلک کجرفتار از جاده طاعت و حلقه انقیاد آن سپه سالار مردمی و مردانگی یکقدم سر بیرون نهاد
از هنگامیکه غنیم لئیم مهاجرت بسنان علم الم مفارقت سلوز نشاط دل امجروح نموده آسایش سرور بغارت آورده
از عدم قدردانی بادشاه یاد آوری دستان رجوشنودی بر سر نه بسته دار جینی که غارتگران بنشان الصبحت
فراق بر اشیان روزین نهاده ملک انبساط جان تاخت کرده از ناهربانی ناظم دیار مواصلت کنیز بحجت
خلعت خورسندی در بر نه پوشیده اشهب قلم را در بق و دق تفاسیر سوزش افراق جولان دادن
هنگامه رستخیز برپا کردن ست برای اینکه بیت نامه ام رایے بر دبال کبوتر در هوا + سخت می ترسم
که برق خرمن گردون شود + لهذا زمامش از ان وادی معطوف نموده به نخجیر گاه مدعا میگیرد اسپ
مشکی که نافه آهوان ختن از نافش مشک بعاریت گرفته و غزالان ختن از خرام برق ستایش رم
باستعارهٔ پذیرفته بیت بریشم فنی بلک لولوئی + رونده چو لولو بر ابریشمی + طویله انتظار را
منور گردانند زهی جنیبت خوشرنگ که از گریه حسرت رنگش دیده شب شبه رنگ همه تن روز گردیده
و خمی شبدیز برق آهنگ که فراخی حوصله نقاشان چین از رنگ در تصور تصویرش تنگ آمده
بیت تافتند بر زمین نقش خرام پرشتاب او + خیال حلقه چشم پری گرد رکاب او + فی فی
جرات نش بمرتبه ایست که اگر صورت گر مانی نگار بر کباره دریا شبه کشتی نموده دست دپا لشین بحبل المتین
نه بندد قدم اولش بر ساحل دیگر افتادن عجب نبود بلک مصرعه زحیرت باز ماند چشم گرداب
و سر علتش بمنزله که اگر بهزاد کردار از رنگ دیده بردی قرطاس خیال قصد مصورش کنند دست کشیدن
غریب نشود چراکه مصرعه از کاغذ رود چون صورت آئینه تصویرش + حقا که بعزم توصیف تیز گامیش
اوراق مکتوب مانند بال کبوتران آسمان سیر سر بر داز دار دلیس قلم تهی تنگلم بریده زبان

حیران

غنچه نشاط بخار الم گریبان چاک و نرگس دیده بآب اشک بالم نم ناک **بیت** باغبانان فلک
را دست و پا باد اقلم + تا چرا اندر جهان تخم جدائی کاشتند + بهر حال تلافی این ایام ناکام همین است
که بسیر تماشای رنگین لباسان باغ صاحب آباد که مشاطه برشکال کردار چهره هایش شسته و عقد
گوهرین تقاطر بر فرق برگهایش بسته خجلت گلرخان و روکش ریاض رضوان ساخته ذره بیجان را جانی
تازه کرامت فرمایند و مزرع خیال این سوخته حرارت مفارقت را بآب زلال یادآوری سیراب نمایند
الهی تا گل بیخار خورشید باستمداد نسیم صبح بر سبزه زار فلک رونق افزای جاوید است حدائق مقصود
بشقائق بهبود شاخ شاخ پر بهار بوده از نکهت شادکامی روح پرور مهجوران باد **رقعه شوقیه**
در صفت نقطه های پائین فرد صبا پیام دل ما به بر بصیادم + که همچو ماهی بی آب
می طپم هر دم + ایام مدید سپری گردیده که دل طپیده درد سر دوری بی صهبای طرب وصال طپیده هر چه
طپیده و دیده بطلاطم امواج بحر مواج گریه هجر دیده هر چه دیده **بیت** بدریای جدائی در بلاییم + حباب آسا
سبک رو باد پاییم + داروی دیدار که جگر دریده صمصام الم را معالجه مسیحای بکار برد کجا و دوای
یادآوری که جان بلب رسیده صدمه محرومی را بحکم عیسای بحال آرد کو بهر حال بر احوال ما بی پر و بال رحم
آر و مردم دیدار طلب را محروم مدار **بیت** بیا مطلب روای طالب دل + بیا ای مرحبائی صید بسمل +
آئین دوم در رقعات رسید رقعه در رسید گنجیفه آفریننده
بازی روز و شب سفید سیاه + و گرداننده ورق خورشید و ماه آن شاه باز بازی غلام نوازی را
تاج کامرانی کرامت کناد از آن هنگام که شمشیر الام از نیام مباعدت ناکام سر وا کرده بزم مباهات
بر داروی شاهدان سرخ و سفید بهجت و انبساط برهم و موکب فراق بصف شکنی عساکر اتصال آن
قاسم افضال نوای ملال بر کشیده آز محرومی دیدار نفس حیرت بر فرد دل مرتسم سرش در بند قلم نمی در آید
معهذا بمطالب میگراید گنجیفه نادر قماش که بتحریر طراحی رنگ آمیزیش کلک گوهر سلک صورت گران
یگانه روزگار دور ریان میکردند و در جگر بهزاد حلال تحسر صنعت تصاویر شاه وزیر
بسان سر پیکان جانستان می خلید در عین انتظار رسید برات نشاط از دفتر التفات تیار گردانید و در چار سوی جهان
از چنگ شش و پنج زمانه رهانید سر عزت باوج هفت آسمان در گذشت و پای تمنا از سپهر
هشت جنت فرو نشست از آنجا که بازی مواصلت بی حکم شریف ابتر و دزد و دزد را متاع شادکامی

مل ساخته دست طلب بدامن طرب کشاده **بیت** با دامن خسر گردد و طفل نگاه + بر ساز و می و جام و صبوح
می افتد + عبهر سیه مست کانسه بلور و کهربای در دست اشجار چنار از بسیاری نشاء سرشار گل بنفشه به
نسیم این هوای شگفته از جنبش صبا کف بدستک زنی باز داشته و پیاله لاله که در بزم چمن جلوه گر گشته
از شراب شبنم انباشته شاهد شنگول باده جابجا از چادر زمردی مینا رونما و طوطی سبز فام شیشه دمبدم
بصوت قلقل آشنا از مشت فشاندن گلال بیزی عارض مهر برنگ آل و بهجوم زرهای ابرگ ریزی
رخ خورشید در نقاب انفعال بساط زمین لاله گون و شقف آسمان بوقلمون تا که شب سبک
خنگ از ستاره قمقمه های ثوابت و سیاره بمرتب سازی طشت افلاک است و زمانه نیرنگ بسوی
مهر در رنگ پاشی روز چست و چالاک عروس نشاط همدوش و صدای تهنیت سامع افروز گوش
باد **مبارک باد نوروز و عید که هر دو یکروز شده رباعی** طرفه امروز عشرت
اندوز است + که شب عید روز نوروز است + چون مه و مشتری به برج شرف + عید و نوروز
هر دو یکروز است + زهی سال سعید که دو مشتاق بعید را بعد مدت مدید بمعانقه جسمانی شاد گردانید
و کهن سرای جهان را از آرایش تازه و پیرایه سرور بی اندازه اسکندروار در جشن نوشابه بهم رسانید یعنی
نوشه روز عالم افروزی قبای زرتار شعاعی پوشید بر اورنگ مینا رنگ سپهر جلوه گر گشت و در
چارسوی عشرتکده گیهان داد شادکامی در داد و بانوی شب سراپا طرب بحلیه گوهران
کواکب ساز عروسی آراسته بر مسند تجمل نشست و بگلبند هلال عید قفل از گنجینه نشاط برکشاد
غنچه دماغ جهانیان از روایح روح پرور شادمانی معطر گردید و سرو قامت عالمیان بعطای
خلعت های فاخره سر عزت باوج فلک برکشید **ابیات** اتصال دو اختر تابان + که از و
بازگشت بزم جهان + بر فلک تا که هست مهر منیر باد فرخنده بر صغیر و کبیر **قسم سوم در
رقعات متضمن آئین اول رقعات شوقیه در تلازمه بهار** بهار پیرای
بوستان جهان گلدسته مرادان چمن محبت و وداد را برشحات سحاب اشفاق مالالطاق
شگفته و شاداب دارد از هنگامیکه نیسان چشم از کثرت بارانی قطره های آتشین کمر به اندوه
مهاجرت نهال خاطر را از بیبرگی مباهات لباس عریانی پوشانیده بسان برگ بید لرزان و دوحه
دل مضمحل بگلهای داغ نیلوفری بسوزش فراق رشک افزای تخته های سنبل و ریحان پیراهن

لباس گل اندامان پیراهن بدر از هلال گریبان دریده نی نی جناه بادشاه هولی است که
به تنبیه غنیمان آلام نشان زرد بر عرصه گیهان جلوه گر نموده محبوبان طناز را دستار بستنی بر سر بسته
و قفل کشای کشور فیروزی است که به گرز اگرز پیاله مغز از دمار مقهوران ناکامی بر آورده
صف ملال غارت گر ملک نشاط را از هر جا شکسته صدای پای عراقیان بشکست انبوه
تالم پامال هندیان در خنده کاری و دست بر داشتن سماعیان بطلبگاری بر کان سرور سرگرم
غمگساری شاهد کامرانی گلدسته شادمانی بکف گرفته رقص کنان و ترنم گویان مژده تهنیت بگوش
آن اهل هوش رسانا د مبارک باد بسنت بیت بسنت آمد بهار شادمانی + لباس
شاهدان شد زعفرانی + هوا بر سبزه ها گوهر شکسته + زمرد را به مروارید بسته + طرفه موسم ایست
عشرت توام که از کثرت سرور افزائی مه جبینان عروس شب سراپا طرب خلخال هلال بر پا کرده
چنان برقص آمده که از انجم ابله پا گردیده و شاهد بدر عالم افروز با وصف حسن گلوسوز از جلوه های
خورشید رخان نوعی بداغ رشک سوخته که از ماه نو گریبان دریده نوای نای نادر نوازان
عشوه ساز که بگوش سرما رسیده ناهید را از حسرت جاوید انگشت حیرت در دهن و صدای پای رامش
گران بی انباز که در گنبد فلک پیچیده حور سراپا نور از محرومی بساط انبساط حضور بمشت تاسف سینه
زن شاهدانی که لباس بسنتی آراسته سرگرم دلربای اند دسته دسته نرگس شهلای شادکامی در
دست و گلرخانی که دستار زعفرانی بر سر بسته سرجوش خوش آوای اند بسته بسته برنگ گلچینی گلهای
کامرانی چینان است آلهی با گل بنجار همیشه بهار خاور بر سبزه زار افلاک شگفته و خندان است نسیم
گلبانگ تهنیت و شمیم خوش آهنگ میمنت در چمنستان محفل نشاط مشاکل از مهب گلوی بانوی
خجسته روی مراد در وزیدن باد و مطرب روزگار دسته گلبرگ طرب بکف گرفته نغمه نوید تازه
بگوش رسانا د مبارکباد هولی رباعی رسید موسم هولی جهان بجلوه گری است +
ترانه سازی مستان سرود حور و پری است + ز راگ هندی مینا بتان چه مدهوش اند +
که در نوای عروسان پیام بیخبریست + محبوبان گلرنگ از مشاهده جمال عروس رحیق مروق سرمست
نشاء خورمی گردیده بکلمات شکرین مرارت رشک بر زبان شیرین بیان عندلیبان نهاده
و معشوقان شوخ و شنگ منقار بلبل مینا را بترانه قلقل سرود سرای ثناخوانی غنچه ساغر مالامال

معائنه صنعت شان حور و غلمان سرشار نشاء بیهوشی گشته دیوانه وار پا بزنجیر تا که چرخ شعبده باز
شبستان افلاک را بمصباح ماه روشن ساخته از مهرهای کواکب در بازی گریست نقود دولت و
اقبال بکف آن والانژاد از زیاد مراد در ترقی و تزاید باد و مبارک و همایون شواد **مبارک**
باد بسنت رباعی صبا به تهنیت پیر مے فروش آمد + که موسم طرب وقت نای نوش آمد +
ز گل پیاله و در برگ گل بط صهبا + خم چمن ز می خورمی بجوش آمد + بانوی بهار بر منصه مرصع زمردی
مرغزار از لباس گلهای بسنتی در خود آرائی و عروس هوا بکرشمه سازی ناز و ادا از حلیه لولوی
و لالای شبنم در جلوه نمای مطرب بلبل ساز طرب را بمضراب زبان در نواختن و مغنی گل به تشید قهقهه
از رباب دهان در ترانه ساختن دسته دسته نرگس شهلا بشوق نظارگی شاهدان چمن همه تن چشم
بیدار و بسته بسته نیسان به نثار حسن گلرخان گلشن از هر قطره گهربار گرمی بازار شاهد دلفریب
میمنت بجوش ایست که نقد هوش مشتری دل در فراموشی و از کثرت نشاء باده مسرت عندلیب
خاطر مدهوش ایست که دم بدم با غنچه نشاط در هم آغوشی **رباعی** بجز شراب دیگر نیست کار و بار
امروز + رسیده ابر طرب بر سر بهار امروز + ز نغمهای دف و تال و بربط و طنبور + نوید تهنیت
آورد روزگار امروز **ایضاً در مبارک باد بسنت غزل** بسیر باغ در آمد
چو شهسوار بسنت + هزار گل ز قفایش رکاب دار بسنت + فلک ز رنگ گلال اسپ چون شفق رنگین
زمین بجوش در آمد ز نوبهار بسنت + نسیم مژده وزید و ریاض دل بشگفت طرب فزا شده از بسکه
جویبار بسنت + عصای سبز ز نرگس گرفته در گلشن + خبر ز عیش و طرب داد چوبدار بسنت + بنوش
باده و همدوش شادمانی باش + که آمده است پس از سال این نگار بسنت + الله تعالی مبارک
و همایون گرداناد **مبارک باد بسنت رباعی** بسنت آمد جهان در نوبهار است +
لباس شاهدان هر سازوار است + بهر جا مطربان در نغمه سازی + عروس عیش و عشرت در کنار
است + از کثرت سرود سرای نعل جلاجل بگرمی همنشینی گوش مطربان خورشید رخسار دایره آفتاب
رخشان و از وفور سرور افزای گرده دف مغنیان گلعذار بصحبت شگفتگی عارضانش با حلقه
گوهر بسان گل شگفته و خندان **بیت** ز لطف آبیار گلبن ساز + گل صد نغمه برنگ شاخ
بار است + برعنای چهره گلگون مهوشان قبای گل از خار حسرت چاک گردیده و بر بنای ساده

خزان ایام سفر در آغاز بہار مبارک کناد **مبارک باد دسہرہ بیت** دسہرہ روز عیش و ابساط است + کلید نصرت ملک نشاط است + مبارک روزی کہ مردمان از لباس تکلف خود آرائی نمودہ بمشاہدہ مشاہد سبزک فرخندہ شگون از پای لغمہ در سیر مقام بوستان طرب دل فزا دگلرخان قبای رزتاری در بر کشیدہ بہ آہنگ یکجہتی از صدای گوناگون چون طاؤس طناز در تفرج خرام ناز و آد اسرود سرای مطربان نادر نوا طنبور سینہ ناہید را ترجمہ زنی ناخن حسرت دلریش ساختہ و کبسر در افزائی معشوقان حور لقا رنگ رخ زہرہ و مشتری از غایت بیقراری برنگ سیماب رنگ پرواز باختہ فیلان کوہ تمثال لیلی مثال از آرایش نقش دلنگار بدل فریبی مجنون وار در خود فراموشی واسپان بادسوار بازیبایش زین زرنار از جلوہ فروشی بتاتکیبی تماشائیان برق کردار در گرم جوشی **بیت** بخوبی ہر یکی کو جلوہ گر بود + پری در شیشہ دل در نظر بود + تا کہ گلگون خوشخوام خورشید بر ساحت آسمان جلوہ ریز و فضای جہان بشرف اقدام آن زبدہ خیر است بزم افروزی عیش و عشرت و فیروزی ملک بہجت در بہ روزے باد

ایضاً در مبارک باد دسہرہ ابیات دسہرہ روز فرخ در جہان است + در میخانہ بی قفل و نشان است + کسے کہ امروز بزم عشرت آراست + عروس مژدہ بہر رقص برخاست + لباس تازہ تر در بر کشیدن + سرود از مطرب سبزک شنیدن + ہمایون بادہ از لطف الٰہی + بہار شام و نشہ صبحگاہی + بہر مت دیدن سبزک شگون باد + عدو در پیش گاہت سرنگون باد

مبارک باد دیوالی رباعی چراغان دیوالی در شب تار + بگلگشت جہان گل کرد گلزار + شب قدر است قدر افزای عالم + بہمت حاتم و با جام ہم جم + سبحان اللہ این چہ شبے است متبرکہ کہ بفروغ چراغان ظلمت زدای تیرہ بختان و سرمہ دودان نضارت افزای چشم غنودہ اختران خاتون زر از پردہ جیب و آستین بر آمدہ دامن دامن در جلوہ گری و مہ جبینان سیم بہ زر زیور مرصع آراستہ جابجا خجلت دہ حور و پری نقاشان بہزاد کردار کہ بر بہر در و دیوار بہ صنائع بدائع تصاویر دست طراحی کشادہ **مصرعہ** برای دام دل زلف بتان زنجیر میریزد + از حیرت تماشای آن بیجان اہل جان عالم تصویر و صورت گران مانی نگار کہ در ہر کوچہ و بازار بغنان گل را پیالہ مل بکف نہادہ **مصرعہ** شراب بیخودی از ساغر تصویر میریزد از

کمر خدمت بسته در فرمان بری باد **مبارک باد خلعت در ابیات** بگوش دل چه صبا
تهنیت رسان شده است + که زال چرخ ازین مژده نوجوان شده است + صدف برای نثارت
گهر بکف دارد + فلک ز بوته خورشید زرفشان شده است + چمن ز نرگس شهلا است چشم براهی +
هوا ز لولوی شبنم گهرفشان شده است + وزید باد بهاری ز مهب فضل خدا + هزار شکر که باغ دعا
زبان شده است + عطای خلعت خدمت مبارکت باد + که پیر و مرشد بر حق مهربان شده است
مبارک باد عطای خلعت شمشیر در جلدوی فتح جواهر خیول سلاطین
مراد قفل کشای کشور دولت و لمعات سیوف خواقین مقصود فرمان روای ملک صولت بر سر کافر
خاسر ناکامی تاخت آورده مظفر و منصور اقلیم کامیابی باد از هنگامیکه کوس فیروزی غازیان
نصرتمند آوازه عالم افروزی در گنبد فلک بلند ساخته کهن سرای جهان را از شادیانه هر بام و در جشن نوروزی
است و عشرتخانه فتح نصیبان را بصدای این نوید سرمایه بهروزی شکر الله تقدس و تعالی که در جلدوی
این فتح عظیم بعطای خلعت و قبضه شمشیر از پیشگاه زینت بخش تخت و دیهیم سرافرازی تازه یافت
و تارک مبارک بکلاه مفاخرت دنیا و آخرت سر همسری برفعت آسمان برافراخت زهی خلعتی که اگر از غایت
زرق و برق به قبای زربفتی خورشید مثل دهم هر صبح غریق لجه حیرت گردیده چون موج لرزان
برآید و خهی شمشیری که صفای جوهرش را بانجلای هلال بدل کنم قمر هر شب از نقاب خسوف خجالت سپهر
آسا رنگ نیرنگی بر رخ نماید جلوه تیغ شجاعت بظلمت زدای سینه حاسدان بسان برق خاطف
جان سوز و شعب کوس نصرت به طرب فزای نوید طلبان چون مژده هاتف عالم افروز باد **مبارک باد**
آمدن از سفر رباعی از مقدمت به بزم جهان احترام باد + در پیشگاه جاه تو دولت
غلام باد + ایام التیام تو باد ایسی دراز + عمر سفر بعشرت و خوبی تمام باد + شکر شگفته ساز غنچه خورشید
که قاصد آهونگ برقص آمده نغمه خبر مسرت اثر تشریف آوردن قدوم میمنت لزوم بدولتخانه
بیت الشرف موسوم آغاز کرد و پیک باد سوار زنگوله بند نشاط گشته ترانه مژده آمد آمد اقدام
فرخنده فرجام در محفل عشرت انتظام بر زبان آورد و دل هواخواهان به نخلبندی نهالان تازه
بهار شادکامی گلریز تحسین گردید و خاطر خیر سگالان بشگفتگی سبزه نورسته آمال و آمانی انوار سرور
برچید **بیت** از آمدنت چو گل شگفتم + دامن دامن بهار رفتم + باغبان گلشن دوار انجام رسیدن

بهارستان یکدلی و یگانگی و گلشن کامرانی و اقبال آن نگارستان دوربینی و فرزانگی به نونهال دولت
و نوباوه حشمت سرسبز و مطرا بوده از امطار اقطار ابر بهار عنایات طراوت بخش کشت زار روزگار
مثمر اثمار مقاصد دلپذیر باد آز هنگامیکه نسیم نوید امید هفت ماهه سرمایه شادمانی روایح شادکامی به غنچه
گوش عقیدت نیوش رسانیده معطر ساز دماغ دوار آگاه ست که چقدر نکهت مسرت بمشام دل
هزار بالا گردید ریاض جان دسته دسته بگلهای خشنودی تازه بشگفت و ریاحین خاطر بسته بسته
طراوت خورسندی بی اندازه پذیرفت ڈالی سیب و ناسپاتی برسم دامن پر کردن تبلیغ داشته
و نقد از بهر نثار ساختن ترسیل یافته امید که درجه پذیرای یابد و مایه افتخار نوید طلبان افزاید
الله تعالی این نجم دولت را بخیابان رحم در آغوش عافیت پرورده و از آبیاری جوی
عاطفت نشو و نما کرامت کرده در ایام معهود و زمان مسعود متولد گرداناد و بعمر طبیعی رساناد
مبارک باد صحت شافی بیهمال مزاج شفقت امتزاج آن مرکب عنصر افضال را در اعتدال
داشته دولت لایزال تندرستی کرامت کناد **بیت** شکر خدا که گردش گردون بکام شد +
شبدیز کج خرام فلک زود رام شد + یعنی نوید شفای کامل فروغ بخش شمعدان شمع مستمندان گردید
و خیر طلبان بیریا را از تخلل امراض تفکر رهانید بخاک سجود سپاس که صندل پیشانی شادمانی ست درد
سر ناکامی فرو نشست و نوشدارو ی کامرانی که تقویت اجسام خورمی جاودانی ست ارتیاح تازه
میسر گشت حافظ حقیقی از هوا زدگی اختلاف دوار نابکار در امان دارد و دایما ناصر معین معاصران
واحد العصر باد **مبارک باد خلعت خدمت** مدارج دولت و اقبال آن صدر نشین
مسند اجلال روز افزون باد آز هنگامی که اخبار عطای خلعت خدمت گره کشائی خاطر بسته کاران
گردیده و صدای کوس بهره مندی بگوش دولتخواهان رسیده نقود سرور بدامان دل نگنجیده
هر لحظه در بالیدن و قالب عنصری از غایت شادکامی بالیده در پیرهن نگنجیدن سر مژده طلبان
گریبان فکر چاک کرده باوج عزت فلک فرسا و تخته پشت آرزومندان بگرد آوری انبار متاع
ابتهاج دوتا بحق خدا خیاط روزگار تشریف لطیف بر قامت شریف چقدر موقع دوخته که از هر طرف
هزاران هزار نقد تحسین بجیب داشتن اندوخته تا که شاهد خورشید از پرده صبح برآمده زلف مسلسل زرتار
رونق افزای بزم نوروزی ست خاتون مه روزی بند قبا گشاده در خنساگری خادم بهره اندوزی

باده حیرت گردانیده متاع هوش بغارت برده و رقص پردازی لولیان کامرانی زهره و مشتری
را نشار شوق بکام رسانیده از غایت خورمی برقص آورده **بیت** فلک زین مژده نوجوان
شد + چو خاتون جلوه گر زال جهان شد + **بیت دیگر** بگوش فلک چون رسید این سخن +
ز شادی نگنجید در پیرهن + تا که مشعل حسن گلوسوز حور و غلمان فروزنده چراغ دل فردوسیان
است و مصباح مهر و ماه فروغ بخش محافل آسمان بلبان لبان شکر لبان نغمات تهنیت
بر زبان دارا و لسان عذب البیان شیرین دهنان نفس نورش فرخندگی بگوش خاص و
عام رسانا د **رقعه در مبارک باد شادی طوی در برسات بیت**
سزد که رقص کند آسمان بروی هوا + که شد مراد مه و کام آفتاب روا + درین ایام
فرخنده و فرجام که نوشه بر شکال خلعت گوناگون سحاب پوشیده هنگامه شادی گرم ساخته
و بصفیر طنبور نفیر و کرنا دمساز کرده کوس رعد بچوب برق نواخته بانوی خجسته روی زمین به
لباس فیروزی نبات زیور مرصع یاقوت بدخشان چمن جابجا بسته و عقد لآلی آبدار شبنم
بر دامن سبزه نورسته گلشن در هر جا شکسته مطرب طوطی بترانه تهنیت مترنم و مغنی بلبل به نغمه میمنت
همدم موشک دوانی صاعقه رونق افزای محافل آسمان و بارانی قطره در گهرفشانی بزم جهان
چرخی چرخ از وفور شادکامی بچرخ آمده و هوای هوا بهوای فرحت فزا مژده رسا گشته
سامع افروزی نغمات نوید بهجت جاوید طوی محفل دل را عشرتکده بی بدل گردانید و سرود
سرای گلبانگ کتخدای بزم جان را نشاط جمشیدی بهم رسانید صدای پای خنیان گران بی
انبار سرور در گنبد افلاک پیچیده و نوای نای نائیان نادر نواز شور بسمع ثریا رسیده
بیت برقص استاد هر سو شوخ و شنگی + بکار دلربائی تیز چنگی + الهی تا شاهنشاه روز قبای
زرتار شعاعی در بر و چتر آفتاب بر سر گرفته براورنگ مینا رنگ سپهر در عزم کتخدائی است و خاتون
شب بحلیه گوهران گران بها کواکب ساز عروسی آراسته از آئینه ماه رونمای خود
نمائی اتصال نیرین در بیت الشرف کامرانی و تاثر قران السعدین در مشکوی آمال
و آمانی مبارک و همایون باد و اختر فروزنده برج دولت از مطلع انوار سعادت
رخشنده و تابنده گرداناد **مبارک باد هفت ماهه** چمن آمانی و آمال

شاره ریزی

باصره بتماشای حسن دلبران میمنت پرده مژگان از منظر چشم مشتری بر افراشته سبحان الله این
چه گره دلکشاست که نازنینان طرب فزا بادای بهای عشرت گره کشائی دل نیک دلان
و مطربان خوش نوا بصدای نغمهای مسرت راحت افزای قلوب جهانیان ساقیان گلعذار
طنبور شیشه را به تار زنار آراسته از شیرین بیانی قلقل سرود داودی در سرائیدن
و باده پیمایان پری رخسار دختر رز را از نقاب روای زمردفام مینا جلوه گر ساخته به نشه رسانی
خورمی درست گردانیدن درازی رشته عمر ابد اتصال سال بسال از گره سال مبارک باد و
شگفتگی غنچه آمال برنگ و بوی لایزال روز بروز هزار بالا شواد **بیت** شاها بقای عمر تو بادا
هزار سال + سال هزار ماه و ماه هزار سال + **مبارک باد بسم الله** صفحه جبین آن
زینت بخش مسند تمکین بارقام عبارت رنگین شادکامی نضارت آگین باد **بیت** اگر نه بسم الله
بودی تاج عنوان ها + بگشتی تا قیامت نوخط شیراز دیوانها + لله الحمد که مصرعه بی نظیر بسم الله از
زبان شیرین بیان آن چاشنی گیر فواکه خرد سرزد گردیده و بآبیاری جویبار فیوضات این
اسم اعظم نیسان لسان آن صدر نشین دبستان دانش گهر آفرین سخن گشته اشعار نورسیده
خورمی بمضمون عالی مباحات بر صفحات ضمیر دلپذیر و مصرعه برجسته خوشدلی بمعنی تازه مسرات
مطبوعه طبع صغیر و کبیر المنت لله که غنچه دهان آن نور دیده دیده وران به نسایم کلمات سبق خوانی
گل گل شگفت و صدف یاقوتی لب آن سرور سینه سروران به لآلی آبدار سخندانی درفشان گشت
بیت دهنش دمی تکلم سخن از بطن برون زد + بجهان چنین کسی را سخن آفرین ندیدم + الهی
تا که شمسیه شمس جدول کشیده طلای تار شعاعی است و اوراق زمردفام فلک بزرفشانی کواکب
در زینت آرائی سطور سرور بر صفحه ناصیه پر نور مسطور باد و زود ترین اوقات بشوق کامل و فهم
بی بدل علم نصیب گرداناد + **مبارک باد مسلمانی یعنی خطنه** محافل مرادات آن
می پرست خمخانه التفات بجلوه پردازی محبوبان نشاط و کرشمه سازی معشوقان انبساط در تزئین
باد - الحمد لله والمنت که مطرب روزگار طنطنه مژده خطنه شمع بزم سعادت مندی بکمال خورسندی
در عشرتکده جهان سرائید و زمزمه مبارکبادی این شادی بگوش ثریا رسانید مجلس اسلام
مسرت انتظام گشت و بزم دین میمنت آگین شد خنیاگری حوران شادمانی ناهید را مست

تاج خواه و کوکب منیر طالع آن زهره جبین و جاهت پناه زینت افزایان اورنگ طاؤسی افلاک
و رزیب و جاه حقا یوسفی از چاه کنعان بر آمده که زوال شب از اعضای استواد کلاوه هلال بشوق
دید ازان گلعذار از دیده های کواکب همه تن چشم گردیده و اسکندری از پرده ظلمات بدر آمده که کهن
سر سرای جهان را زیر سایه سر کوزه پشت گردون جشن نوشابه بهم رسیده تا که خدمت گذار روزگار
کهن سال ملفل مهر را بمرغذار سپهر در خرامیدن است و مشاطه شب کوک ماه را به گهواره فلک در خوابیدن
بمساعدت بیداری سخبت بیدار و معاضدت هوشیاری طالع هوشیار طلوع اختر تابنده و نمو
نیاده فرخنده مبارک و میمون شواد **مبارک باد تولد فرزند در ابیات** تولد شد زهی
فرخنده اختر + مبارک طالع و خورشید پیکر + بخجسته سیرت و روشن جبینی + کزو شد خانه دولت
منور + نوائی تهنیت آمد زهر سو + همایون باد بر اعلی و اصغر + چو چشم سال تاریخ تولد + برآید آفتاب
از برج انور + **مبارک باد تولد اشتن در فارسی میزان بیت** +
ز فیض صدر نشینی بخانه بکیال + جهان شده بهت زانفد نشاط مالامال + از هنگامیکه مژده او زان قابت
شریف با نقد و گوهر امغا گردیده با لیدن متاع شادمانی بمکیال خیال گنجیدن نمیتواند داد چنین
که گلبانگ بخیدن عنصر لطیف با سیم و زر بگوش رسیده رقصیدن عروس کامرانی در محفل نشاط اشتن
نخواند **مصرع** هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا + زهی بختمندی کفیت مقیاس که یکی بشرف قدوم
فرحت لزوم سرعزت باوج آسمان برافراخته و دیگری از فراوانی نفوذ و اجناس لت بر گنج قارون
زده و خی سربلندی پله های میزان که اگر از عطای لا انتهای همتای چتر حاتم دانند بجا و از بهره مندی
تمنای محتاجان خوان سخای معن خوانند سزا تا که زر گرروزگار او زان لیل و نهار را از پرده خورشید
و مه در پیمودن آن فیض رسانی نکث بهت آن والا منزلت جهانرا دست بر دعا و آرزومندان را شکر گذار
مدعا دارد **مبارک باد سالگره رباعی** من عمر تو جاودانه خواهم که شود +
فرمان بر تو زمانه خواهم که شود + این رشته که دارد گره سال گره + تسبیح هزار دانه خواهم
که شود + باستماع جنر تهنیت اثر شادی سالگره شاهدان نشاط از شش جهت بهجوم آورده رقص
پردازی آغاز نهادند و محبوبان انبساط از چار سو عهد بحجتی بسته پای خنیاگری بر کشادند
عروس سامعه بنشاد سامع افروزی ترانه تهنیت پنبه غفلت از مینای گوش هره برداشته و با

ومعشوقان جان ستان از خنجر مژگان در تکبیر نخجیر آلام بیت دوستانت را همیشه تهنیت باد ای کام
هر که بدخواه تو گردد زود قربان تو باد مبارک باد تولد فرزند رباعی مع تاریخ
چون گشت بفضل حق تولد امروز + در ساعت نیک طفل عالم افروز + هاتف ز نشاط گفت تاریخ
سعید + از برج برآمد آفتاب نوروز + نوید بهجت جاوید طلوع اختر فروزنده برج دولت از مطلع شبستان
عفت و ظهور زینت گوهر بخش افسر صولت از بطون صدف عصمت روشن ساز دیده نشاط و جلوه
پرداز گوش انبساط گشت از غایت خورمی باهم بالیده در پیرهن نگنجید الله تعالی آن کوکب منیر
رونق افزای کاشانه اقبال را هلال مثال در ترقی و تزاید داشته بدر آسا بمدارج علیا رساناد
و آن لولوی بی نظیر دریای حشمت و اجلال را در درج حفظ و امان پرورده درة التاج فرق امارت
و ایالت گرداناد و بجمیع فیض یابان بزم عشرت نظم فرخنده و همایون کناد رقعه در مبارک باد
تولد فرزند ارجمند رباعی هر طرف را تهنیت هر اهل جان را مژده باد + شد تولد
نونهال این و آن را مژده باد + دایما در بزمگاهت از مبارکباد تو + شاهدان در می پرستی
دوستان را مژده باد + خوشا ساعتی که نسیم نوید بهجت جاوید تولد فرزند ارجمند غنچه گوش
جهانیان را بسان گل شگفانیده و ریاض گیهان برنگ و بوی فرخی تازه بهار فردوسی پدیدار
ساخته و طرفه زمانی که شبنم مژده ولادت نونهال خجسته خصال نور آمانی و آمال عالمیان را
مالامال شگفتگی گردانیده در حدایق زمین و زمان بهوای خرمی بی اندازه بنای جنت انداخته
بیت صبا رسید و بمن گفت مژده جاوید + شگفته شد گل دولت ببوستان امید + باغبان
جان در چار چمن اطراف از گلهای نغمه نو آموز خشنودی بر شاخسار صدا گل بند و نخلبند دل درین
هفت دشت خضرا به نهال ترانه بزم افروز خورسندی در پیوند و مشام روزگار از شمائم گلدسته
بهارستان نشاط معطر و دماغ دوار به نکهت نورانی چمنستان انبساط معنبر مطرب زمانه بزمزمه
تهنیت حلقه بگوش و مغنی دهر بطنطنه مسرت در جوش بیت ز آسمان و زمین مژده در فغان آمد
که آفتاب زمین ماه آسمان آمد + زهی روشن اختری که مشاهده فروغ طلعت فرخنده شگون سواد
سیه بختان رشک افزای تجلی و زهی سعد بختی که بمعاینه آن آینه سیمای همایون چشم غنوده اختران
بضیای بیدار بختی مجلی موکب حسن نظاره ان آتش زن خرمن ماه از اورنگ زیبان کشور جمال

زبیهوشی گذارد ساقی مست + کمرگاه قدح را هر دم از دست + الهی تا که خم فلک از رحیق مباحات
در جوش است صدای تهنیت در گوش و مشاهد مراد همدوش باد مبارکباد ایضاً جهان شد بهره یاب
از فیض عامت + زمین شد زرفشان از شرف گامت + سمند همت حاتم فرو ماند + بمیدان سخا نصرت بنامت + سر اعدا دو نیم از بیم
شمشیر + برزمی کو علم شد از بنامت + ببزمت از نشاء باده حسن + نشاط جام جم و روی زجامت + مبارک باد ماه
نو شب عید + که خم شد بر فلک مهر سلامت + مبارکباد عید الفطر صاحبا عید بر تو میمون باد + عید نیز
از رخت همایون باد + بر متاع که ملک تهنیت است + نزد روز و شب تو مرهون باد + الحمد لله که باغ امید برشحات
نیسان عاطفت سبحانی سبز گردیده و تخم تمنا را از بارانی سحاب فیوضات ربانی بنات نو رسیده و دوحه دل به نسایم
کامرانی در نشو و نما و نهال خاطر بشمایم شادمانی سرسبز و مطرا یعنی شاه فلک با سپاه کواکب بر تخت
فیروزی نشست و شاهد ماه نو از نقاب ردای مشکی شب بعزم بزم افروزی جلوه نما گشت نیر گردون
ازین مژده نوجوان هر طرف هزاران هزار گوهر انجم نثار سازی و سرو و مهری زال کهن سرای
جهان بگرم جوشی این و آن بسان عز و شان نو کتخدا در نشاط و بازی بیت هلال عید بر اوج
فلک هویدا شد + کلید میکده گم گشته بود پیدا شد + حسن جوانی باده کهن سال از نشاء میمنت
هوش ربای صبر و شکیبائی و شیرین بیانی معشوقان شکرین مقال بکلمات تهنیت سرگرم
خوش ادائی بیت برقص استاد هر سو شوخ و شنگی + بکار دلربای تیز چنگی + الهی با رونق سواد
موی عنبرین شب که بعقد گوهرین کواکب زینت افزای بزم فلکیست بسامع افروزی نغمات
سعید دایما عید باد مبارک باد عید الضحی بیت عید قربان آمده گردون بفرمان تو
باد + ابلق شام و سحر در زیر جولان تو باد + سبحان الله شاهد این روز بزم افروز چه فرخنده
پیکریست که بنور جمال مهر تمثالش محفل جهان منور گردیده و بشرف قدوم میمنت لزومش نضارت
تازه بکام جهانیان رسیده عالمی بمعانقه عروس خورمی از لباس مکلف در خود آرائی و جهانی
به تصافحه نگار نشاط برنگ حنا در انگشت نمائی باده سرور بخمکده جان در جوش و نغمه ابتهاج
از قانون دل مژده رسان گوش گلریزی جلوه های شاهدان شنگول رشک افزای باغ
و بهار و عطر بیزی محبوبان طناز معطر ساز دماغ دوار بیت ترنم ریز هر سو خوشخرامی + بپای نغمه
در سیر مقامی + الهی تا که تیر کمان ابرو کمان از گوشه آن در تسخیر آهوی ابلق ایام با کام اند

جبین را قرین شام موی عنبرین از خط رنگین آراستہ بسان توس در جلوہ نمای و چتر زر لباس سیہ فام
گلابی بر خود راست کردہ با تاج گل بر تخت تجمل در جشن نوروزی و با نوی بادہ پردہ نشین حجرہ جسم
مقنہ مینا بر رخ کشیدہ بسر گوشی ہمدمان ساغر با نغمہ ہای دلفریب قلقل در بزم افروزی از دستک
زنی خنیاگران تحریر ساز غرلت گزینان کعبہ تقوی و زہد بہ نشاء عشق بت پرستی سرشار و بپای کوبی
رامش گران سراپا اعجاز خفتگان خلوت کدہ تحیر و بشوق تماشای آن از خواب گران بیدار بر گ
زبان شگفتہ رویان بہ نسیم تبسم از گلہای خوش طبعی بر شاخ صدا گلبند و غنچہ دہان کامجویان
از ہوای موسم بسامع افروزی تلخگفتار شیرین کام آنہا در شکر خند ابیات پیہ خوش این موسم
رنگین بہار ست + کہ عشق و حسن را پروردگار ست + یکے بر حسن خود مغرور و در جوش + دگر در شوق او
مفتون و مدہوش + یکے در رنگ پاشی بر سر ناز + دگر در عذر خواہی میکند ساز + یکے در می پرستی
جام بر کف + عبیر افشان دگر از پردہ دف + بدشنامی یکی در شادکامی + دگر زان خوشکلامی در غلامی +
خوشا وقتی و طرفہ روزگاری + کہ غیر از عیش و عشرت نیست کاری + بدہ ساقی شراب ارغوانی + کہ
گردد تازہ تر باغ جوانی + بہشت ست این کہ آزاری ندارد + بجز عیش و طرب کاری ندارد +

قسم دوم در مبارک باد رقعہ اول در مبارک باد عید الفطر +

گردون بمراد بخت فیروزت باد + خورشید و فلک بندہ و دلسوزت باد + ہر روز تو خوبتر ز دی روزت
باد + در ہفتہ سہ عید و چار نوروزت باد + الحمد للہ رب العالمین کہ خسرو روزگار بزم فلک آراستہ
بشوق سیہ مستی بانازنینان کواکب از ابر دی ماہ نو در شارہ پرستی و لیلی شب خلخال ہلال بر پا کردہ
در رقص بازی بذوق نبیذ انبساط از چشم انجم در کرشمہ سازی بیت عید ست و بہار ست و چمن
جلوہ فروش ست + گل غنچہ فشان نغمہ بلبل بجز و شش ست + ہمایون عیدی کہ از روایحہ خوش لباسان
جہان و ملائع آسمان نوعی معطر کہ ابر بر سطح زمین عوض آب ورگلاب باریدن و فرخندہ روزے
کہ از بادہ پیمائی معاشران عروس ہوا را نشاء در سر کہ بساغر دہان گل بجای تبسم در شراب ریختن
نسیم نغمہ مطربان گلعذار از ہاز گوش را مرطوب رنگ بوی خورمی ساختہ و شمیم ترانہ مغنیان بر بزیر خسار
برگ بر گ بشگفتگی انوار ضمایر پرداختہ عروس گل از پردہ مقنہ مینا در بدر افتادن و خلخ شیشہ نوای
داؤدی قلقل در بیرون دادن بیت چنان آہنگ عشرت کرد این عید + کہ موج بحر مے جارو ب گردید

آگین که کرشمه سازی تخت نشینان گلشن بوقلمون می نماید بیت خیال آفرینی نزاکت رسی + بمعنی
گلستان بصورت خسی **تعریف برسات** رباعی سحاب از قطرها گوهر فروش است + زمین
از سبزه در هر جا بجوش است + بهار از اشرفی و سمن سیمین + به بازار گلستان در خروش است سبحان الله
چه خوش موسم ایست برشکال که از امطار اقطار ابر بهاری جابجا شست و شو داده فرش گهربای نبات
در صحن زمین گسترانیده و شاهدان نوباوه گلشن را لباس فیروزی پوشانیده بصد تجمل و زیبائی بر اورنگ
شهود نشانیده اهتزاز هوای مرحبا بدمسازی نهالان خشک و عریان خجلت ده چشمه حیوان بادشاهی
و لطافت درختان فرحت افزا برنگینی گلهای ایوان روکش ریاض رضوان حلقه زلف طره سنبل
مرغوله دارد بپابندی طائر بهار همه سو دراز و چشم نرگس روز و شب بیدار تماشای ابر گهربار در هر
طرف بار قطره های باران در سبزه زار چمن از گوهر بر زمرد داد مرصع کاری داده و شبنم غلطان
بالای گل سوسن از ریزه های الماس بر نیلم دست طراحی کشاده طاوس طناز بهزاران
هزار عشوه و ناز جلوه پرداز خنیاگری و کبک خوشخرام در هر گام بسیر مقام رشک افزای حور
و پری ترانه سازی طوطیان شیرین صدا در دهان داد و شکر ریز و نغمه ریزی عندلیبان نادر
نوا بدامان باربد گل بیز رباعی بی ضبط اصول صوت بلبل + زند باد صبا کف بر دف گل +
برقص انگیزی سرو گران تک + زند قمری زبال خویش دستک + **تعریف هولی عروس**
سرخ پوشی شوخ و بی باک + بکار دلفریبی چست و چالاک + ترنم ریز با حسن گلوسوز + فروغ شمع
رویش بزم افروز + بدست او لبالب ساغر می + برای باده نوشی گشت در پی + حمایل ساخت
دست خویش بر دوش + تبسم کرد و گفت این مژده در گوش + منم هولی ز حوران بهشتم +
بعشق هندیان سرشار و مستم + بیا می نوش و با من باش همدوش + ز راحت رنج عالم کن فراموش
شدم مفتون حسن بیمثالش + رهی جمالی که جلوه پردازی آن حور نژاد محفل جهان را از آتش آب
لباس گرم ساخته بسوختگی سرو و مهر روزگار پرداخته و خهی حسن با کمالی که کرشمه سازی آن
برق نهاد برف سیرتان را از نایره بیتابی تاب داده به تسکین گرم جوشی رسم هم آغوشی آغاز
نهاده بفیض مقدم بهار رنگینش شاهدان گلعذار با رنگ گلال نیرنگی زمانه را همرنگ نشاط گردانیده
بدر اسا از نقاب شفقی در چهره کشائی و به تاثیر هوای اداهای نازنینش عروسان پری رخسار صبح

برسات

برنگین

ز بیا می نوش در عیش و طرب کوش

مے نوش که وقت باده خوردن این است + فصل ایست که آشیان مرغان چمن، از کثرت
گل چون سبد گل چین است **تعریف شراب بیت** نشاء می بجهان لذتی عجب دارد +
که همتش چو صدف دست پر گهر دارد + سرود مطرب عیش و نشاط سامانش + که بزم عشرت شاهان
ازان قدر دارد + چند اشاهین نشاء شراب ناب که شاه پرویز جمشید بمشاهده شکار مرغ افگار
شاهد عزیز ساخته و فغفور خسرو بتماشای صیادی طائر آلام تلخکام بخزان فرهاد فن شیرین کام نساخته
هما ایست که از شرف سایه اش افسرده دلان بصدر نشینی سر بر همت با حاتم زمان هم جم و بتاثیر هوایش
پژمرده خاطران از سرور افزائی باعجاز مسیحائی همدم **بیت** آب حیوانی چو آتش نیست شمع مژده را
می حیاتی تازه می بخشد دل افسرده را + بحق خدا محک ایست طلائی خرد دانشوران و آئینه ایست
طوطی دانش والا خردان دایه ایست که عروس چمن را آرایش تازه میدهد و مشاطه ایست که
شاهد جمال را زیبایش نو مے بخشد **بیت** چیست دانی باده گلگون مصفا جوهر ایست + حسن را
پروردگار و عشق را پیغمبر ایست + نی نی کلید ایست مخزن همت بقفل مشت کرم کشادن و شاه ایست
کشور سخاوت بهر ارباب نیاز زر بسیر دادن گل ایست باغ عشرت که نخلبند روزگار از چمن فردوس
چیده در ریاض گیهان ترتیب داده و حور ایست مخمر عناصر لطافت که از رگ و پی گل کشیده به ردای
زمردی مینا نشانده بسرمستان اگر مشتری شراب نبودی معشوق سرور پرده از رخ برنگشودی
و بخار صهبای گرمی بازار جهان ننمودی اشیای محنت کش نخریدی **بیت** تاک را سرسبز
دارای ابر رحمت در بهار + قطره تا می تواند شد چرا گوهر شود **تعریف بنگ بیت** سبز رنگی
نه حنا لیکن حنا خاصیت است + کز نزاکت مردمان چشم را بندد حنا + خوشا سبزه بنگ که نرگس
شهلای خشم بتاثیر رنگینی اش رشک افزای لعل بدخشان و اغصان خشک نگاه بگلبندی ایوان
روکش باغ و بستان غنچه دهان باهتزاز نسایم نشاء طرب افزایش بر شگفتگی گل خورشید در خنده
کاری و بلبل زبان بهوای مرحبا خیالش از شاخسار صوت و صدا در گلبازی برگ سبزش را اگر از
حنا مثل وهم بکمال فروتنی جبهه سائی کف پای او و اگر از رنگ زبرجد بدل کنم در چشم مردمان یاقوت
گردیدن معجزه گو **بیت** زمرد را کنم نسبت ولی آنهم نمی شاهد + کجا در دیده مردم زمرد لعل بنماید +
مگر مینک ایست هزار بین که جلوه پردازی شاهدان خیال گوناگون بنظر مے آید و سرمه ایست نضارت

تابستان از کوس رعد و بچوب برقی شبانه روز در شادیانه نوازی و دلاوران هوای سیراب
بفرو نشاندن هنگامهٔ غبار گرد باد خاکستر فشان سر تفاخر بر دوش کشیده تا فلک نگون سار در
بلند پروازی **شعر طغرا** هوا از بس بسیرابی زده دم + فتاده بر گل خورشید شبنم + جهانیان
که از غارتگری غنیم لئیم گرما خوگر برهنه تنی بودند بلباس فاخره گران بها در خود آرائی و درختان
که بشدت حدت غموم سموم برگریز سامان بی برگی میپیمودند از برگ و بار تازه بهار در کمال زیبائی
ترنم ریزی طیور خوش نوا از خار منقار همه روز ساز بزم افروز نشاط در نواختن و عطر بیزی بخور
مجمرها ایاغ دماغ را همه شب به نکهت طرب در معطر ساختن باده سرور از خمکده محبت دایما در جوش
و بنوشانوش نشاء شادکامی معشوق و عاشق همه تن دوش بدوش **ابیات** طرفه تر موسم
زمستان است + طرب افزای می پرستان است + شمع و در کنار مستان است + سنبل زلف او شبستان است
شعر قدیم آفتاب است و ماه باده و جام + در میان مه آفتاب مدام + **توصیف تابستان**
کشمیر جنت نظیر - خوشا موسم گرما که بتاثیر هوا نقاب بیخ از رخ نهالان چمن برداشته باب
و رنگ گلهای رنگارنگ شان نقشان چین وار ژنگ را از آب خجالت در گرداب حیرت انداخته
و اشجار میوه دار را از بار اثمار بدست رسی هر صغار و کبار نگونسار ساخته شیرین کاری کام و زبان
پرداخته پشته های برف سیمین سیما به آبیاری نوباده های گلشن همه جا در آبشاری و درختان فلک
فرسا باد ای فیض پرورش ارض از گلبازی در برخورداری **شعر قدیم** آب روان کرد ز هر گوشه
توشه جان داد بهر خوشه + شگوفه بادام بروغن مالی کام نظارگیان کف گشاده و شگفتگی شفتالو شفت
شاطران را مزه آلود داده و نافرمان بفرمان آب جریان در تخته های لاله زار بعلاقه ازاله نظر بدفرمان
بردار و عبهر حسن پرست بتماشای جمال لیلی شان سنبل و ریحان لیل و نهار مجنون وار چشم بیدار **شعر**
قدیم نرگس سرمست بطرف + اربده کن یاسمن و یاسمن + گل اورنگ یاقوت رنگ که بصد ترک و
تجمل بر اورنگ زمردی برگ نشسته هزاران هزار گل دسته دسته بجلوسازی رکابش کمر خدمت بسته و
وجوبدار سرو باهتمام حرکت نوخیزان سموم جابجا ایستاده و فراشه از بادکش هوا بشگفتگی غنچه دل پژمرده
دلان اعجاز مسیحائی آغاز نهاده طوطی شیرین کلام بر منبر شمشاد خطبه خوان شاهنشاه بهار و عندلیب
سبز فام بر شاخسار گل پژمرده رسان میکشان بزم روزگار **رباعی قدیم** برخیز غنی هوای فیروزدین است

برگ ریزی

بخاطر نمی آرد نیشکر شکر در دهان نبات مصری داده و عصاره تاکی از بی باکی نمک در اصل عسل نهاده
بیت میوه های بهشت گرچه خوش اند + از همه به گرفته ام ثمرش + حالا اگر چمن سخن را به نخلبندی
دوحه صفات گلعذاران این سرزمین که موعود دل بود سرسبز ندارد بگلهای ضمایر دل دادگان
داغ تاسف فروگذارد **تعریف معشوقان هند رباعی** بیا که زلف کج و چشم سرمه
سا اینجاست + نگاه گرم اداهای آشنا اینجاست + ز پای تا بسرش هر کجا که می نگرم + کرشمه دامن
دل میکشد که جا اینجاست + شاهدانی که بضیای خورشید فشانی جلوه های حسنش آفتاب عالمتاب آتش رشک
برافروخته و گلرخانی که بگلبازی کرشمه های عذارش عارض بدر بداغ حسرت سوخته قمری دل قدسیان
بمشاهده سرو قامتان محو گردیده بی اختیارانه بصدای کوکو در جستجو و دراج جان پاکان بتماشای
گل اندامان مست گشته بی باکانه نغمه سرای ستایش او از رعنای قدمه جنبان جامه شمشاد تار تار نیست
که خیاط فاخته از سوزن منقار و رشته صدا همه روز پاره دوزی نسازد و بزیبای لاله رخسار پری
پیکران پیراهن گل چاک نه که عندلیب هر لمحه ترانه تسکین گوش زد نگرداند شاخ ابرو کج گشته بار
دو بادام چشم ابرو بخش هلال و فروغ بینی آویخته سیب های عارض انگشت نمای بوستان
جمال از موج خیزی چین دریای جبین کشتی خرد دانش وران در طوفان و بشگفتگی غنچه دهان عالم
عالم گلهای خورمی بجیب و دامان گلریزی تکلم آتش انداز خرمن گلزار و دربیزی تبسم بدامن دل
عاشقان گوهر بار صبح حسنش بطلوع مهر در شکرخندی و شام زلفش مدام حلقه ها در دلبندی میان نازک
رشک حور سایه تار نگاه دیده مور و ساق پر نور چشم بد دور روشن تر از شمع کافور **بیت**
سرو گر جلوه کند پیش قد رعنایش + قمری از شهپر خود اره نهد بر پایش
تعریف زمستان ابیات عارض شاهدان مه رویان + سنبل زلف عنبرین مویان
گل اندام یاسمین بویان + لب شیرین دهان خوش گویان **سعدی** همچنان از هوای برد
عجوز + شیر ناخورده طفل دایه هنوز + برودت برد از یخ بستن بر سطح زمین هر صبحدم بصبوحی میکشان
مخمور فرش کافوری ساخته و رطوبت باد سرد آفتاب جهانتاب را که از کوزه مشرق لرزان بر آمده
لحاف پنبه دار ابر بر سر انداخته انجماد هوا از تقاطر باران رشک افزای دربیزی نیسان و انعقاد
صبا از دانهای شبنم غلطان بر برگ گل گوهر فشان سپه داران سحاب بفیروزی ملک آتش پرستان

گلزار هر مکان روئین بنیان طائر نگاه در آشیانه سازی و خوشا عمارت بی نظیر که از حیرت
طلاکاری ایوان عالیشان تدرو زرین بال آفتاب در رنگ بازی معمار فلک بگلماله هلال
همه شب در کج کوبی و فراش مهر بجاروب زرنگار روز در گرد روبی صبح را بسفیدی در و دیوارش
رنگ رخ در پریدن و بهزاد از حسرت نقش و نگارش در سینه و جگر دریدن شیشه های مجلس روشن تر
از چشمه خورشید و مه و محراب درش رشک افزای نیرنگی قوس و قزح دیوار قصر و کوشک بسر بفلک
کشیده که بدر را هنگام تحرک خراش خوردن پیدا است و کاخ کریاس بارتقائی رسیده که آسمان
را بدور گردش نیلوفری گردیدن هویدا است سنگ سخن دار اوصاف سنگینی تعمیر سنگین و ساده
عبارت در صفات رنگینی عمارت رنگین بیت اگر فردوس بر روی زمین است ٭ همین است و
همین است همین است ٭ **تعریف باغات** طرفه باغات فرحت فزا که اگر هوای در خورده
درختان این سرزمین بدمسازی نهالان جنت مسیحای نمیکرد نغمات طوبی برگزیده دلهای
قدسیان نمیگشت و خوش گلهای لطافت انتما که اگر نسیم و صبا از تخته های شقایق و نسرین رنگ
و بوی بمشارقت نمی برد گل بیخار عارض حور و غلمان باین رونق و خوبی نمی شگفت کاکل عنبرین
مویان بسیر سنبل و ریحان پریشان و دیده جوش نگهان به نظارگی عبهر نگران حیران چشم شهلا
بشوق تماشای نوباوه های چمن در بیداری و دهان نیما برنگ غنچه لعل یمن در خنده کاری
زردی صد برگه خوشتر از زر است و سفیدی نسترن از نقره صبح بهتر سواد سنبل رشک مردمک
دیده شب است و لعلی شقایق تاج خواه لعل شکر لب قمری از افراختگی صنوبرش بسرکشی سهی
قامتان می خندد و عندلیب از بهار گلزارش بر رخساره گلرخان قهقهه میزند گل عباس را بر دسته های
سبزه فتر کلاه کیانی و تاج خروس را بر همدمان گلشن دیهیم خسروانی شبنم غلطان بر دامن برگ درختان
گوهر سیمین و خوشه رزان از انگشت ریشه خجلت ده پروین بسکه شیرینی بارش عرصه عالم را تنگ
یافته شمه از آن در میوه های فردوس است و عندلیبانش در کام تلخکامان تاثر کرده به از مذاق
حنظل در افسوس آبنه های نقر جامه گهربای پوشیده بر اورنگ زمردی برگ در خودنمائی و گیله های
سراپا مغز لذتی در بر کشیده با همنشینان خود در تجمل و زیبائی کم رخ که از همه رخ رخ جلادت مینماید
لذت کام و زبان می افزاید و کنار که از هر کنار شیرینی در کنار دارد و ذائقه سیب و ناسپاتی

و مشعل ایست که روشن ضمیران بسواد سرمه و دوش مردمک سویدا را نور عین الیقین داده گوهر ایست
یکتا که بهر مشتری بی بضاعت جلوه گر نمودن رخنه در بهایش انداختن و متاع ایست گران بها
که پیش هر خریدار تنک مایه فرو بردن محض شرمنده ساختن بیت سخن تا نه پرسند لب بسته دار
گهر نشکنی تیشه آهسته دار + نی نی بحر ایست مواج ناپیدا کنار که غواص عقل دانشوران در شناوری
ادراک کمالش حیران و سنجنجل ایست رونمای پردگیان افکار که طوطی لسان والا خردان در
ادای آن بمقال شکرین شیرین بیان اشعه آثار آگاهی است که مشک خاک را بصنایع بدایع
از خواب غفلت بیدار ساخته و لمعه انوار الهی ست که موسوم بجان گشته خود را در فانوس قالب
انداخته بیت سخن گر به جان ست بنگر بهوش + چرا آدمی مرده ماند خموش + زبان سخن وران هم
کم از بیان نیست ربل بیان را رشک بر زبان سخن وران است دری که از صلب صدف می برآید
بهمنشینی گوش میرسد و گوهری که از لسان بر می آید در التاج شاه دل میگردد و دل صاحبدلان کمتر
از آئینه نه آئینه را هر آئینه از صفای باطنش رنگ حسد بر دل که او صورت آشناست عیب نما و این
معنی نماست هنر آشنا بیت دل صاحبدلان آئینه معنی نما باشد + وزان آئینه پیدا صورت هر مدعا باشد
تعریف شهر هندوستان زبان در لذتی اوصاف هندست + بشیرینی سخن را
کار قندست + زهی شهری که خورشید جهانتاب در کوچه و بازارش چار پاس سیر کرده هر روزه
عذر کم سرعتی بر زبان می آرد و از کربت غربت کار امروز بفردا گذاشته در بیت الشرف
مغرب باطنات شعائی مخیم سرادقات میزند و خهی وسعتی که فراش قمر فرش مهتاب بر سطح فلک پیموده
در صحن فراغ پهنش میگستراند هر شب از تنگی بساط بدانش خود منفعل گردیده کلف حسرت در جگر دارد
نوشهره را در یک کوچه شهر نوشهره کهنگی و کهن سرای جهان را از رنگ آمیزی شهر کهنه اش رنگ بوی
درازی صفحه آسمان بارقام عرض و طولش کوتاه و کشادگی تخته زمین بتحریر حروف وسعتش تنگ
شهسوار نقره خنگ روز در طی میدانش فرو مانده راه و جنیبت تند خرام خیال بلند تلاشان در
سیر صحنش لنگ تنگ حوصله گان را که بتنگ ظرفی خود معترف اند بترقیم توصیف تطلوکش نه
کشادگی ایست که کشادگی صفحه فلک تنگ نگردد و فراخ طبعان را که برسائی خود دم نخوت میزنند
به تسطیر تعریف فراخیش نه تنگی ایست که تنگی دهان قلم کشاده نشود و چند اتعمیر دلپذیر که به طراوت

نصرت میزندیم + زر عدعدل شد بر بام گردون + تزلزل در تن بهرام گردون + اگر باد صبا شبنم نریزد +
بپا افتادن خورشید خیزد + عمام همت ها را ئی جود + بهار افزای برگ و بار مقصود + طراوت ده نهنجل کامرانی
حلاوت بخش بار زندگانی + هزاران زهره رو در بزمگاهی + بخوبی جلوه گر چون مهر و ماهی + ترنم ساز
باحسن گلوسوز + فروغ چهره هایش مشعل فروز + چه یارا دارد این شبدیز اقلام + که در میدان صفحه
زندگام + هزاران اهل طبع از عجز دمساز + بنا چاری دعا را کرد آغاز + به بزمت دایمان از عشوه ناز
عروس مژده باد از رقص پرواز + بزمت باد از خوف شجاعت + سر اعدای بد در زیر پایت **الحال**
اگر مقامات سخن از رباب دهن بمضراب توصیف استاد خویش که از اغایت
توجهایش ریزه خوانی بلبلان سخندانی و ترنم ریزی طنبور معنی تازه دیر آوازه ست نبوازد آهنگ پردازی
مضمون نقش نه بندد و ساز دل نشینی عبارت تار تار بگسلد و ترانه سازی سر بر قلم بی نقش مدحش
دم رقم رند صدای نسخ برخیزد و لطافت رونق تانگیزد معهذا سر و سری انا طقه و مطرب مقام نواز
قال به تشید ستایش شایسته تکلف مے پردازد **تعریف استاد بی شایبه تکلف طرفه**
بهار رنگینی گلشن مشورش که عندلیب لسان استادان هند بصدای شاگردی در ترنم گوئی و از
لطافت چمن مجموعه منظومش منافیر عصافیر زبان شاعران در نوای ثنای شگفته روی خط ریحانش
از خط بنفشه خطان روشن تر و بورق گلذارش گل را خراش خار حسرت در جگر چشم کواکب برونق پروین
نقاط شینش همه شب نگران و دیر فلک از آوازه علومش همه روز سر در گریبان سلاست کلامش
بشیر نی مایده خوان سخندانی و ملاحت بیانش به نمکینی لذت بخش مذاق معانی اگر بتوصیف غزلهای
تازه اش که موعود دل بود پرداختمی دیوان دیگر طرح ساختمی و هم ستایش دیگران نیست که بطویل
سخن کرده آید و باتناطر ازی خوش نماید لاجرم دم بصدق مقال زدم و بدین ابیات اکتفا نمودم
ابیات چو گلذار دستش رقم میکند + قلم های نرگس قلم میکند + اگر کلک او خط ریحان نوشت
خط نسخ بر خط خوبان نوشت + نهالان حرفش تر و تازه اند + دهان دوات پر آوازه اند + قلم های رقمش
ز شاخ گل است + سواد خطش سوده سنبل ست + کدام ست از خوشنویسان دیر + که تعلیم او را نکرد پذیر
تعریف سخن جان عزیز ست ولیکن بسخن جان نرسد + وای بر جان سخن گر بسخندان نرسد +
سخن شمع الیست که ظلمت سینه سیه درونان بفروغش دانع رنگ بر چراغان دیده نهاده

خواه از اعداست بتیغ غضبش بریده سر زعدو + سر فخرش بمهر هم پهلو + از سخا لبش نماند کسی محروم
احتیاج از جهان شده معدوم + بسکه گسترده بصقعش بستر + کینه از گرگ و شیر گشت بدر +
حالا اگر از طراوت افزای باران رحمت سخن ریاض لفظ و معنی را بنسیم ثنای
مقربانش گلشن گلشن شگفته گرداند و از مطرات قطرات نیسان نظم و نثر
ریاحین جان الفاظ را بنسیم مدح اقربایش چمن چمن شاداب سازد
عجب نیست و بعید نه لیکن تطویل صفات برنگ از اندازه سخن افزون
داز احاطه قلم بیرون است لهذا ایجی از ان گذشته در همنشینان خود بتعدیل
و بی اعتنا و بخطاب والا رتبه وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان
بهادر نصرت جنگ ممتاز انتخاب ساخته بتعریفش پرداخته تعریف
وزیر الممالک زهی رکن السلطنت القاهره که گوهر پایه تخت طاوسی سلطانی ازید بیضا
مثالش مبرا و مجلی و نهی عضد الدوله البا هره که از قبضه شمشیر شجاعت در معرکه رزم بر همگنان خود معترا
و معلی کلید اقفالش قفل کشای گنجینه هفت اقلیم و بیداری دلش آساس زینت بخش تخت و دیهیم و دست
طلب آرزومندان از گلچینی باغ مکرمتش برنگ شکوفه و جام جهان نمائی تمنای محتاجان از متاع
فیضش تنگ ظرف بحر است ملک فتنه خرد و امان بیدار و بحفاظت شهر ظلم تیز در بینی و سر بردار -
پسر آن خورشید جبین که بمشاهده جمالش ظلمت سیه درذمان روشن و بپای آن قدم رنگین که از رنگ
حنا سر و قامتش گل بن ابیات ارسطو فطرت و بقراط ثمانی است + بکار خسروی در جانشانی است
چو حکم او روان بر خاص و عام است + امور مملکت در انتظام است + پس از مدتی که بسبب انفاق در سرزمین
صوبه آوده رسیدم نواب شجاع الدوله بهادر را نیز بخصائل حسنه موصوف دیدم ابیات در تعریف
شجاع الدوله بهادر که از عدد حروف اول مصرعه سنه ۱۱۸۶ هجری را جهت
واز عدد حروف آخر مصرعها سنه الفصلی و در تمامی حروف مصرعه مقطع سنه
هجری بحساب ابجد عدد سنه مذکور بر می آید - زهی شان و زهی شوکت زهی قدر + که دایم
جبهه سایر درگهت بدر + فلک از مهر تابان مروحه بردار + شرف دارد بهمچشمان ازین کار + شجاعت از
جبینش پیداست چون نور + بمیدان تهور هست منصور + ز نامت لرزه در اندام رستم + ببامت کوس

نجوم بر تمامی ارباب علوم فائق بشرح بشره چه بر نگارد که از مشاهده صورت سیرت بطولش
مے پندارد و بفراست فراست چه بر طرازد که از معرفت اسپ حقیقت سوارش مے انگارد و در
امور احسن جهدی نگارے برد که اگر شبنم گل می پیمانه گردد فرو ریختن محال و در کار خیر از دستش
اهتمامی مے رود که اگر دُر در صدف پیدا شود بر داشتن اشکال هزاران هزار جنت اقلام بادشاه
اقلیم سخن را یارای تسخیر قلمرو اوصافش نیست پس بجمعیت مستعار عبارت چه رسد که اما شهسوار
سامع در شکوه یکران رهوار فکر بود که باین مسارعت چرا در آن ساحت گام نبردی ازین معنی
مقرع تهدید نموده جولان دادم اگرچه شبدیز خیال خاصیت سیماب میداشت با وجود مهمیز جهد
اقدام فقرات چند فرا پیش نهاده عذر کم سرعتی بر پا کرده لاجرم بادعیه ماثوره احرام اختتام بربست
تا که سبزه زار فلک را بگلهای بیخزان مهر و ماه بهارے است پیدا نسیم کامرانی به بوستان محفلش
در وزیدن و ازهار شادمانی بگلستان بزمش در شگفتن باد + در نیولا لالی را اگر در
سلک صفات بادشاهزاده والاقدر احمد شاه بهادر منسلک
نگرداند کجاست آبداری که بسمع نکته سنجان رسد گوش شنوا را
مژده باد در تعریف بادشاه زاده برق شجاعتش تیره درونان ظلمت
عداوت را خیرگی حیرت داده و خورشید جودش روشن ضمیران سخاوت را بدر مثال کلف حسد
در دل نهاده دریای سخا بآبیاری فیض اعم گرد نامرادی از روی عروس تمنا شسته و شحنه بازار
عطا از دست کرم متاع کامرانی بسیم و زر خریده شکوهش با شکوه بر شکوه کوه و حق حق شناسی
بر حق از هر حق پژوه صیاد عدلش بشکار شیران جور و اذیت مانند گرد سرمه خواب آرام از
خم تظلم نژادان برده و هوای رافتش طفل یتیم شبنم را همه شب بمهد برگ گل داشته صبح در دامن
مهر مشاطه مهر سپرده از موج خیزی بحر رحیق ساقیان عشرتکده اش شاهد جمال به نشای جلوه گری و
و بکیف دلفریبی سرمست و سرشار و از طرب انگیزی جوی زنان مطربان بزمش شاخسار صدا
به گلهای نغمات و برگ و بار خیالات سرسبز و تازه بهار از شعب اجتهادش زیر و بم هدایت
بضرب چوب تعصب نمے رسد و فهم و ذکایش منت باز و پرس بشرح نمی کشد ابیات بزم او عدل گاه
مظلومان + رزم او سجده گاه مغروران + عشرتش بادشاه عشرتهاست + جرأتش تاج

لطافت حروفش بر طوبتی نیست که شاخ خشک نضارت مبصران سبز نگردد و سواد مردمک نقوطش
به ضیائی نه که شپره بینائی عیب بنیان خیرگی نورزد و شرف خطش بدرجه ایست که اگر سلیمان مشاهده
نماید سطورش را میل سرمه چشم خود سازد و رونق ورق گلزارش بمرتبه که اگر بمطالعه ابراهیم در آید بگلزار
کهن خویش سر نه افرازد **رباعی** هر دهن دوایرش سخن گو + هر نقطه گران بها ز لولو + مد الفش
که بی نظیرست + رخ کرده از و کمان ابرو + **نهم مصوری** وقتی که سپیدات لآلی آبدار
و سرخی یاقوت شاهوار سائیده به شبیه کشی می پردازد بر مردمک چشم سرمه پرست صورت صدای
پای نگاه می نگارد و هر گاهیکه سبزی زمرد و لعلی لعل حل ساخته دست بطراحی نهالان چمن میکشاید از
نزاکت جنبش برگ درختان رنگ حیرت بر رخ نسیم و صبا می نماید طاوس بمشاهده بهار سبزه اش
مفتون گشته از گلزار خانه بر دوش و عندلیب بتماشای گلشن مست گردیده دیوانه وار از خود
فراموش بصفای دستش در دریا از دستک زنی رقاص حباب طلعت صوت اصول جلوه گر
و بطراوت نقش نگارینش در بستان از گلهای الوان روایح روح پرور در نظر به تیز گامی اسپ
رنگ کرد شمس بر دامن زمین نافتادن پیدا و بتوانای فیل صورت حمله از خرطومش هویدا شبیه روباه
بزیر پشه کشد از تاثر نیروی ساعدش عجب که دم سر پنجه شیر نزند و هیکل مور بر بال مگس نگارد و بزور
بازویش غریب که مقابل فیل دوران نگردد شمشاد را اگر طرح سازد فاخته سرو را گذاشته طوق
وفاقش در گردن اندازد و گل را اگر طراز د بلبل سیر باغ از پا ریخته بترانه ریزی محبتش پردازد
از گلریزی چهره خندان رنگ حیرت پدیدار و از شرمنده سازی تصویر خرامان گم کرده رفتاری
کبک اشکار **ابیات** کف او صنعتی پرواز دارد + که صورت را بسیرت مینگارد + چو کلکش محفل
عشرت کشیده + ز ساز مطربان آواز دیده + **دهم رسای طبع** طبع بلندش از هب
شقف آسمان چیزی نداشته که بر نداشته و خاطر دشخوار پسندش از صفحه ناصیه مردمان حرفی نگذاشته
که نه انگاشته غواص فکر در تحیر تلاش غوطه زده گوهر شاهوار معنی از مشت میفشارد و کوهکن غور
در کان خیال نقب داده لعل بیبهای نکته فهمی بدست دارد عروس سخن بحلیه تفسیرش مجلی و طائر
قیاس پرواز دانش رسا بدرازی غزلهای تازه اش اوراق کهن افلاک کوتاه و سنگینی نسر
موزونش وقار کوه کمتر از کاه لطفش در طریق منطق بر همه اهل ناطقه ناطق و فهمش در ادراک

وایمان متین از کشاکش کشیشان به پناه شاهنشاهیش و دامن هدایت عالمیان مصون از گرد
جد و جهد باعتدال سایه صاحب کلاهش معاجزه بدرجه که از نقش دست مردمان کوائف جبین می بیند و
مکاشفه بمرتبه که از بوستان خیال گل مراد می چیند هر کرا فطرتش قبول ساخت بدرگاه رب العزت
قبول گشت و آنکه از و نرد دغا باخت مهره مرامش در ششدر ناکامی نشست دعایش حصول بندگیش
قبول پرستش در خور شاهنشاهی و لوح سینه اش مرتسم بنقش آگاهی گوش هندیان نشنیدن کلمات عرفان
از استماع بید و پران سیر و طبع عارفان بشرح حدیث و قرآن بر سامع کند فهمان دلیر از
تجریدش دانهای سبحه زناری در جگر نه انداخته که گسیختنش بر همی حال لو نگردد و بتفریدش زنار
تسبیح نه آمیخته که پیوستنش بر در اندازی این و آن نخندد **ابیات** شناسائی حقیقت از یقین ست
دلش در اجتهاد شرع و دین ست جبینش آشنائی سجده گاهی سواد سجده بر جبهش گواهی
هشتم خوشنویسی اگر دست نگارینش بترقیم حروف شاهد خورشید دل دهد فلک بتجلی جمالش
واله گشته پشته سیمین صبح تصدق گرداند و قلم بدیع رقمش بتحریر صورت محبوب قمر نقش بند و شب
بفروغ حسنش مفتون گردید گوهر آبدار انجم گرد سرش افشاند هر گاه که از شاخسار تسلط اثمار نو رسیده
گلزاری طرح نماید بسیر و تماشای نهال حروفات دل خوشنویسان گل گل در بر افزاید و از جوهای
اقلام در بحر صفحات موج خیز سطور گردد غواص خامه جهت حصول در مضمون و آبداری الفاظش غوطه خور گرداب
تحیر شود نزاکت شاهدان خونی جگران لطافت سرو قامتان را که گوئی شمشاد از نقاش قد کشیده
بخمیازه حیرت در خمانیدن و دندانه سین بر بنای دندان مسی زیب سیمین بدنان که دانی ریزه های
الماس در خانه نیلم مرصع گردانیده در خندیدن بسر کشی قاف یاقوت رقمان چون داد سر در پیش
و از سنان مرکز کاف سینه دبیر فلک ریش کاکل یاسمین بدنان گلعذار از رشک دنباله میم مرغوله
دار و چشم خوبان پری رخسار از نگرانی حلقه ها شرمسار کشش چین جبین محبوبان به نقطه های عرق
انفعال شینش منقوطه و کمان ابروی مهوشان رخ کرده خجالت مد منوط خطش بنجوی شرمندگی صفحه
خط بنفشه خطانرا شست و شو داده و قلم واسط بواسطه خوشنویسی پختگی خود یکقلم بخط نمکینش نهاده
آتش حیرت نقطهای موزونش خال حور و غلمان را بداغی نسوخته که باز همرنگش تواند گردید
و طائر نگاه از حلقه زنجیر محبت دوایر در دامی نفتاده که بسیر بوستانش از بال شوق تواند پرید

ویرانش پریشانی جمعیت

گلعذار

لطافت

وشمس انور طفل یتیم شبنم را بمهد رافت در آغوش عافیت پرورد سزا از اعتدال هوای عدلش
برگهای اشجار زیاده بلرزک نمیکنند که پیاده های صرصر خارخشک نام نهاده لکد کوب نموده بر زمین
اندازند خزان در باغی پا نمی نهد که سموم را بخاک یکسان نکند ژاله بر کشت زاری نمی فتد که فرق سحاب
از تیغ برق بهوا بر دسیل تند گیاه هست از بیخ بر نمیکند که بقرب گرز بیضا مغز از کام ابر برآرد صبا
را تهدید ست که در بستان بشدت نوزد مبادا که گل صدمه بخار خورد و صبح را ریش
دو شاخه شعاع خورشید طوق گلبن انداخته در کوزه مشرق سوزاینده شود و باران را نا کید که کثرت رشحات
نکند شاید که نوباوه چمن مضمحل گردد و غمام را خرقه فقرائی بگلو انداخته در بر گردانیده آید شحنه فلک را
جد و جهد که دسته های گردش روزگار ناهنجار بسوی جهان تعین نسازد و عسس فلک را تقید بیحد
که جانی در آبی از ظلم کسی غمگین نگردد دنی اگر در باغ معدلت عندلیب بر رقیب نسیم که
رخت غنچه وا کرده بوسش دزدیده فریاد و فغان نماید بتاب آفتاب تاب دهند و در روزن مال
خورشید دره بیجان را بچشم حقارت منگارند محبوس قفس فلک سازند طاوسی که لآلی شبنم بمشابهت اشک
از برگ ریخته بنقش طلائی گل بر پشتش داده و شمشاد بکه از غایت سربلندی باد غوت در سر پیچیده از
اژدهای شهپر قمری بر پایش نهاده بصیت طبل قصاصش طایر مخالفت در بیدای ناپیدائی رو پوش
و بصدای کوس اجتهادش عالم ایجاد در تلاش یکتای گرم جوش سواد کینه از سینه وحش و طیر بیرون
و ضیای اختلاط در دل جن و انس فزون گرگ را با بزه آشنائی و گربه را با موش یکتائی شاهین در
خیل کبوتران هم پرواز و در راج و بنالد دار با زشیر در ملویه اسپان تازی و اسپ در رجاعه
شیران **ابیات در تعریف عدالت** چو موشان گربه را در خانه دیده +
دویده شیر از پستان بکیده + هزاران بچه بز در شباب اند + ز شیر شیر دایم بهره یاب اند +
باین عدل و سخا کس را شنیده + شنیده کی بود مانند دیده + **هفتم معرفت** آینه خیال
مهر تمثال بمعاونه جلوه های شاهد لاریب از رنگ حیرت مبرا و دل دوراندیش صداقت کیش
به ضیای باطن در صدق و صفا چشم دوربین از توتیای یقین روشن تر از چشمه خورشید رخشان و
خاطر عبودیت گزین بمحبت جهان آفرین صدر نشین مسند عرفان عبادت درویشان از تهلیلش
منفعال مدعوشان و سخنا ختن حق اندیشان از ثنا ستایش چون بیگانه از خویشان رشته دین

از ساغر تصویر محفل چکیده و بشکست مینای ساقیان سیه مست امواج بحر باده جاروب کش بزم
گردیده اگر از گلهای شبینه بساط انبساطش پلها بر ندارند باغبان فلک را چه روی که در شبستان
شب چنین بهار یاسمین کواکب سازد و از برگ گل پژمرده حمائل پری پیکرانش پشتها نسازند نسیم
و صبا را چه بوی که با این نکهت بی اندازه بمعطر سازی دماغ جهانیان پردازد رباعی به بزم
عشرت او صد هزار محبوبان + بساز یکجهتی حلقه بسته نغمان کنان + هزار مطرب ناهید نغمه در هیچ اند
بصوت جهانجهه و دف و از تشید خوش الحان **پنجم در بیان سخاوت** اگر سایلان متاع سخایش را
سا گنج قارون بسنجند بغایت سبکی از پرده ارض برآمده سر بفلک ساید و گرامی گوهران پله عطایش تخته پشته گاو زمین دوتا گرداند
و حریصان دوران شکم دست طلب خزاین شاهانه پیش برند بهره یاب مقاصد ساخته طبع بلندش
پست فطرت شمارد و حوصله فراخش را تنگ ظرف خواند انگشت گلچین امید از بوستان مرحمتش
لاله گون گردیده و با نوار ضمایر نیازمندان بجوی بخشش نضارت تازه بهم رسیده گلدسته مطالب
انسان را از نسایم مکرمت ختن ختن نکهت و کامیابی و گل غنچه مراد مراد عاجزان را بترشح ابر عنایت
چمن چمن طراوت و سیرابی دریای سخاوت محیط است بدیار مرادات جهان و سفره اکرامش بسیط
است بهر پرورش و روزی خواری عالمیان محتاجی که در خواب از عواطف خسروانه مفخر گشت در
بیداری از تعبیر مراهم بر مسند توانگری نشست در نوازش مراد عالمی وعده را نه وعده
ایست که لسان از آشنائی حرف وعده بیگانگی نپذیرد و ید بیضا مثالش را بعطای گوهران داد
و دهش نه سزا ایست که عمان از دست صدف عذر تهی دستی پیش نگیرد و نیسان کفش لآلی آبدار در یم
قلزم می فشاند که برهمن دریا زنار تار موج بگلو انداخته بر در دریوزه گری نماید و نام محتاجان زبان
زد نگردد و خورشید جودش لعل بیبها در دکان می افزاید که سائل بدخشان مسافتی ورزیده درینجا
نیاید و کربت غربت نکشد کشت تمنای جهان بنسیم سخا سرسبز و شاداب و مزرع آرزوی یتیمان به شبنم عطا
شگفته و سیراب بحر از صدف دست بر دعا و سپهر از التفاتش شکر گذار مدعا **ابیات**
نباشد همتش را انتهای + ببخشد حاصل کان با گدای + سخائی حاتم از اندازه بوده + درین فن این
از و سبقت ربوده + ندیده هیچ کس را چشم دوران + که همتایش کند در جود و احسان + **ششم**
عدالت بمرتبه ایست که اگر خیاط قمر از رشته تار شعاعی جامه کتان بر اندامش دوزد بجا است

در میزان بیان

آرزومندان

شهر

جسامتش بهمن نژادان سر بسجود نهاده گوش هندیان را باستماع کما کلی دلاوری کے شوق شرح
اسفندیار و شمع جهانیان را بسامع افروزی پرورش مردمان کجا حکایت سیمرغ و زال در کار ابیات
گر بغضب چین بجبینش فتد + لرزه در افلاک ز کینش فتد + تیر نگه گر به فلک کینه بست + سینهٔ
بهرام ز هیبت شکست + چون نبرد از کف او بهره + شیر ژیان را چه بود زهره + دست چه دارد
که کند پیل مست + پنجه بآن پنجه فولاد دست + گر ز کفش تیغ غضب شد علم + در صف رزمش سر دشمن
قلم + چهارم عیش و عشرت از نغمه ریزی مغنیانش صدای در گنبد افلاک نه پیچیده که
رقاص حباب بی تعلیمات سحاب بی اصول پا نهند و بدور دامن پای کوبی کنچنیانش نسیمی در باغ
و بوستان نوازیده که برگ اشجار بی صوت جلاجل جنبش زنند دست برداشتن معشوقان عشاق
نواز بپابندی عشاقان نفرت ساز بزم و محفل کمند انداز و کف بگوش نهادن مطربان
آهنگ پرواز بخوش آهنگی نکیسا تباران کمند انداز طائر دل نفرت ساز ز جمشید از
انفعال جام جهان نمایش عرق بجبین و فغفور از خرمن عشرت لا انتهایش خوشه چین ساقی
حور لقا بصدای حنجره خوش آهنگ شرمنده ساز گلوی ناهید و ساغر طرب فزا از عکس عذار
باده پیمایان شوخ و شنگ خجلت ده عارض خورشید مطرب فلک باستماع ریزه خوانی بلبلان
نوازان ناخن انگشت حیرت در رباب دهن میگذارد و قاسم صنعت جویان مهر جبین پیمانه ذقن
زهره و مشتری را دایما لبریز بادهٔ خوی خجالت میدارد نی نی از عشرتکده اش نشاطی بگوش
اهل نیوش هندیان نرسیده که فکرش در علم موسیقی نیاید و بدستک زنی قوالانش پنجه بنفشه تعلیماتی
نکشیده که هنگام تحرک نسیم بی ضبط اصول کف کشاید بفروغ حسن گلوسوز طنبوری بزمش طنبور
طلائی کاسهٔ آفتاب و تار شعاعی بر دوش و موسیقاری باواز موسیقار هوش ربائی ارباب
هوش بوسلیکی بصوت بوسلیک مفتون ساز شیر ژیان و چنگی بسرود بروی در پی رام نمودن
آهوان شعله پردازی سرود سرایان دیپک رشک افزای تجلی طور و دست بازی نغمه
سازان ملار در طلب داشتن باران سرور سارنگیان از آواز خوش مقام سارنگ می بندند
و حالیان از دست افراختن وجد و سماع اسبات نشاط می طلبند سمک تا سماک مالامال راگ و رنگ
و ارض تا افلاک آماده صدای تال و مردنگ از کثرت باده پیمائی شاهدان می پرست صهبای بیخودی

ساقی سپهر فیروزه فام از کاسهٔ خورشید و مه به نشه رسانی کامرانی همنشینان محفل در گردش مدام
و لب اعدای بدسرشت واجب الانتقام مجروح صمصام اجل رزم ازل از ساغر جگر خویش خون
آشام سفره سخاش حاتم زله خوان مکرمتش و جام نشاط جم از درد عشرتکده اش در ماجوئی اندر
عمان حشمت آسمان نردبان انداز کرسی شوکت طایفهٔ گنجینیان زهره نژاد از دستک زنی
بر در کاخ عشرتش مژده رسان و کافه بادشاهان دارا نهاد از فروتنی بر درگاه قدرش دربان
جبهه ماه سیمین سیما بخاک سجود آستانش داغ داغ و گل هفت دست خضر الصحبت جلیسانش شگفته
و خندان باغ باغ کمترین چاکر مهر چاکرش بچشم اسکندری ممتاز و کهین غلام خورشید غلامش بپایهٔ نوشیروانی سرافراز
رباعی قمر را آستانش سجده گاه است + اگر منکر شود داغش گواه است + ببزمش مشتری و زهره دربان از قدر
او وقار کوه کاه است + سوم شجاعت اگر به نیروی بازو آسمان را گوی چوگان سازد بجاست و شحنهٔ فلک را دست
آمیخته بر زمین اندازد روا کمان رزمش را با سهام اجل نه پیوندی ست که شست صافش بر کند
خائی سینهٔ حسودان بخندد و صمصام نبرد گاهش از آتش فشان مرگ نابداری ست که مرهم آبحیوان
در جراحت حاسدان سود بخشد با گاهی حقایق شجاعت مخنث را بر حکایت بهمن روئین تن شکایت و
بتماشای جولان گاهش زال را داستان رستم دستان حکایت غضبش صاعقه خرمن زندگانی تولایش
نعمات حیات جاودانی اعدائی که در خواب طلعتش چین بجبین بیند از هیبتش عجیب که در بیداری
بر بستر فنا دراز پا نخوابد و خصمی که خیال بدخواهی در دل کند از صلابتش غریب که لذت حیاتش تاثیر
سم قاتل ندارد مخالفت در مآلفت نیست و عداوت در ملاطفت نه قد شمشاد قامتان از حیرت راست
روی سرش مانند خمیازه کمان در خمیدن و نگاه سیمین بدنان از سینهٔ چاکی سنان رایتش
مثال چشم احولان در قفا خاریدن کمندش در گرفتن خصمان از کمند طرهٔ معشوقان که دام عاشقان ست
دست سبقت برده و حسامش در سر بریدن دشمنان تیغ ابروی خوبان که آفت جان ست برگشته
دم شمرده گرزش سرمه ساز فرق سرشخان گوله اش سر بهوا برده مفسدان سپرش پشت پناه
چله نشینان شحنهٔ رافتش پاسبان خدا پرستان ناوکش سینه فگار بدخواهان خنجرش زندگانی
گسیار فتنه کاران چشم عدو در رزم فتح عزمش بضرب حرب ممات ریش و شهاب باد پا از شرمساری
علم که سر در پیش به تنومندی پنجه اش در اندام رستم سیرتان لرزه افتاده و از توانائی

تیغ بینی در سر بریدن عیب چینی حلقهٔ گیسویش دام آشفته دلان نرگس سرمستش وحشت انگیز غزالان
یوسف طلعتان سیمین بدن از اشتهار حسنش انگشت حیرت در دهن و مشک آهوان ختن از فوایح
ریحان خطش عفن بسکه نسیم شهرهٔ جمال عدیم المثال در باغ دلستان وزیده همنشینان چمن را شگفتگی
اشتیاق مشاهده پدید گردیده قمری از صدای کوکو طالب سرو قامت او فاخته از طوق به بندگی
قدش در بند شوق کبک بتماشای بفرج خرام قامت قیامت زای بسکه استاده بر راه ریخته خون
در پای بلبل بر شاخسار گل نغمه ریز اوصاف خدش و تذرو بر فرع سرو ترانه بیز حمد قدش شمشاد بیک
پا در باغ استاده انتظار خرام قامت و گل رعنا از طپش نایره اشواق عارض در شور قیامت
نرگس سرمست شب و روز ساغر دل لبریز باده شوق در دست نا فرمان در فرمان برداری
و عبهر چشم بر راه خدمتگاری **ابیات** بلبل ز بهار عارض گلرویش + داد دست بباد بوی گل از
بویش + قمری در داد راحت و عیش ز باغ + مفتون شده بر سرو قد دلجویش + **دویم در شان**
و شوکت طایر افکار بلند تلاشان بر در کریاس عرش اساس حشمتش بال نمیتواند گشاد و
خیال دانش والا خردان بر آستان زمین آسمان شوکتش سر بسجود نمیتواند نهاد مرغ وهم را
بسیر بوستان جاه یارای بال زدن نیست و عنقای قیاس را برفعت اشجار وقار دست رس
پرواز نمودن نه کمان قوس محرابی است از طاق مرتبت و گنبد فلک برجی است از کاخ منزلت
دانه سحاب از آتش شفق توده زکال افلاک افروخته بمطرات فطرات علم در سپند سوزی محفل
شهامت و خیاط هوا گوهر ثمین دانه شبنم غلطان چیده از سوزن سبزه نبات معروف بسند دوزی
ایوان حشمت نی نی چند اشکوهی که اگر بخاطر شبنم غرور همنشینی برگ دلستانش تاثر کند بتعظیم شمس
نخیزد و خوشا تمکینی که اگر جز مجمر مخمر بآب و گل سرزمینش در گوش سپند رسد تا خاکستر گردیدن دم
نزند قضا دست بسته بر درش نشسته و قدر پیوسته سر خصمش شکسته آفتاب از مروحه زرتار همه
روز سرافراز گردانیدن و نسیم از هوای فردوسی هر سحر در بادکش کشیدن شهاب معروف از علم
برداریش بهرام مشهور در خدمتگاریش ابر از باریدن ژاله منسلک در گوله اندازان و قوس
در نبرد گاهش کمانیست از تیر اندازان برق شمشیر خورشید سپر عطارد دبیر قمر فرمان بر فلک حشم
بحر همم مهر خدم جام جم شانش نشان شان بی نشان هلال از جولان کاهش نعل کهن ریخته سم بکران

بیان وژ ولیده دم و رهوار قلم روان در میدان وصفش افگنده نعل و ریخته سم پس زهره عنادل
ذره بیجان را چه زهره که بشگفتگی گل آفتاب دم زند و شهر سخن مورچه بیزبان را چه شهره که عساکر
سلیمان ستایش نزول اجلال فرماید لهذا از بهار پیرایان گلعذار معنی و طراوت افزایان اشجار
نکته دانی دریوزه شاخ و برگ عبارت نموده آبیاری جوی زبان گل مراد از شعبه خیالات تازه
می چیند و حدایق این نسخه را که بگلگشت خیابان سطور بلبل نگاه را آشیانه گل لبریز آب و دانه
گوهر آبدار سخن و بسیر تماشای شاخسار حروف طائر خیال را لذتی در بر که بشیرینی خوشه های نقاط
در فراموشی حب الوطن راحت جان نام نهاده بچهار چمن اقسام طرح می سازد اگر
بخلبندان ریاحین نکات را دسته گلبرگ ادراک اسم مصنف در سر باشد متوجه شده غنچه های
الفاظ معنی نام این نسخه پیش و پس ترتیب داده گلشن ارادت مشاهده فرمایند و خار سهو و خطا را بکزلک
عفو و عطا خراشیده از دست نکته گیران عیب کوش و قباحت جویان فصاحت فراموش
وارهانند بیت هندی نام نسخه نامم دان + نام و تاریخ گفت راحت جان ۱۱۶۲ قسم اول
در توصیفات اول توصیف بادشاه متضمن بده صفت رونق و رنگینی
گلهای ناطقه از نسایم صفات ظل الله جهان پناه فلک بارگاه شاهنشاه محمد شاه غازی ایست
که سمی جلیلش بانواع آب و رنگ ده صفت ریاض گیهان ساخته و هشت جنت هندوستان بفرمان
آب جریانش طراوت تازه یافته اول صفت طلعت از گرمی آتش رشک رنگ عذارش
بگل عارض شاهدان گلفام آب خجالت در ساغر ذقن چکیده و بفروغ خورشید گلبازی حسنش
پروانه دل دادگان شمع رویان سراسیمه رنگ نیلوفری گردیده زهی قامت دلجو که از هوش ربائی
سرو و شمشاد هجوم قمریان در کوچه آئینه سازان و عطاران و خهی وجاهت رو که از دیوانگی بلبلان
گل بخریداری خود در خانه آهنگران و غزایم خوانان تاج دارائی خوبان بر فرق فرقدان ستایش زیب
گیر و کسوت جمال بر قامت عنصر لطیفش از تار و پود غمزه و کرشمه دلپذیر سمند طبع معنی رسان در ساعت
توصیفش حیران و شبدیز قلم سخن پردازان بصحرای وصفش پریشان آیا یکران عزم ناطقه این
هیچمدان در ان میدان شتافته چون انتها ندیده بچند گام فقرات تازه اکتفا ساخته جبهه درخشان
رشک فرمای لعل بدخشان کمان ابرو در سینه شگافی عدو سنان مژگان ناوک چشم بد بینان

از راه التفات

لبریز بادهٔ رنگ و بو پنبه گوش مینا بصهبای آگاهی ندای درختان در کشاکش و گیسوی معشوقان مانند
طرهٔ رزان بهوای شوقش مشوش طاوس گلعذار بر دوش نهاده در جست و جو و دراج ببوستان
خیالش مداح قدرت او خار منقار بلبل بر اغصان گل گلریز سرود حق سرائی و شیشهٔ لبریز مل بآواز
قلقل در تشریح اسرار الهی لاله خونی پیاله بتهدید رایض صبای سحرخیز با داغ محبت بیقرار و چشم نرگس
سرمست بتماشای جمال جلوه ریز روز و شب بیدار **ابیات** بشوقش طائران گشتند دمساز ٭
گل و سنبل بگلشن وجد و پرواز ٭ بیادش عندلیبان گلستان ٭ ترنم ریز دایم همچو مستان ٭ حباب
از سوز عشقش در تفکر ٭ بوحدت آشنا شد در صدف در ٭ بطراحی چو دستش کلک رانده ٭ به گلشن
چشم نرگس باز مانده ٭ ز تعلیم صبا برگ درختان ٭ مدام از شوق تهلیل ست نالان گل نرگس سحرخیز و نمازی ٭
چنار از عجز خود در سجده سازی ٭ بنفشه از نم باران وضو کن ٭ بکار سجده اش تا جست و جو کن ٭
نعت گلدستهٔ درود مهر نمود بران عاقبت محمود احمد مجتبی محمد مصطفی که حدائق اسلام بدستیاری
انهار افاضتش در نشو و نماست و ریاض دین از استمداد جویبار یقینش بهار بیخزان آشنا از اعتدال
هوای معجزه شجر شرع در ریشه دوانی و از بهار گلعذار مکاشفهٔ بلبل زبان در ثنا خوانی گل اعجاز از بوستان
کمال او و غنچه کشف از گلستان جمال او مقامات عرفان از ساز توحیدش در صدا و آهنگ معرفت
از تار تفریدش در نوا خارای بنای دیوار ملت از پشت پناهی اش و زیبای محفل شریعت بنقش آگاهی
اش اگر طبع وقادش قاعد کور طبعان نبودی ره بمنزل مقصود نبردی و خاطر روشنش جادهٔ عبودیت
نه پیمودی از پیر و مرید هیچ نشمردی و زبان رافتش در باغ رهنمای بر دل گم کردگان راه طریقت نگشودی
تخم تمنای جنت که کاشتی و کلید ارا لطافش قفل حیرت از منظر چشم اعمیان خلق وا نکردی تتق ظلمت که برداشتی

در بیان مدح حضرت مرتضی اعلی

کلغنچه صلوات کواکب لمعات بر آل اطهار و اصحاب کبار خصوصاً علی اعلی مرتضی که از گل افشانی کلام
التهام گل فرمان بری زینت افزای تاج تارک اوست و بفیض سبزه خیابان هدایت آن هادی مطلق
عالمی را رنگ و بوی آبرو از حبل المتین رشتهٔ محبتش غریقان چاه معصیت بساحل مراد رسیده و بعروة الوثقی
کشتی ولایتش نفس شکسته بحر عصیان از غوطه خواری گوشهٔ امان دیده **بیت** بادشاه ملک ملت
داور اقلیم دین ٭ کاشف استار عرفان رهنمای اجمعین ٭ عنادل لسان شاعران بترانه توصیفش پژمرده

INDIAN INSTITUTE OXFORD

بسم الله الرحمن الرحیم

بهار گلستان سخن به ثنای طرب افزای ست که از آبیاری نسیم التفاتش گل ترانه تازه از خار خشک
منقار طائران شگفته و به تقاطر ابر ستایش ریشهٔ نهال معنی در خیابان دل نخلبندان حدیقه سخندانی
دویدن گرفته برگ غنچه تهلیل بر شاخسار صدای مرغان سیراب و خار مناقیر عصافیر بنغمه سازی یاد شمر
لبان گل شاداب تخم عبودیت در زمین ضمیر عندلیبان و علم عبادت از پرافشانی بر دوش قمریان دریا
بدست صدف پیمان داده از دانه حیات و رشتهٔ تار موج تسبیح گردانی عبودیت در جوش و زبان برگهای
اشجار بصوت جنبش نسایم عهود و مواثیق بسته و ایما بورد وظائف در خروش فاخته طوق ریاضت بگلو انداخته
از دانه چینی در سجده رسانی و تیهو بر منبر شمشاد همه روز از ترانه سازی در خطبه خوانی طرهٔ سنبل زلف
خوبان گلعذار باستمداد انهار عنایتش در بالیدن و گل چهره شاهدان پری رخسار از معاونت منبع
مرحمتش در شگفتن غنچه دهان از نسیم صفاتش بر خنده گل در تبسم و گل برگ نربان از نیسان ستایش
بدر بیزی لسان صوف متهم سحاب باد سوار خانه بر دوش غریب طلب او و ساغر گل از وجد و سماع

Inshay Rahat Jhan

به یمن فیض بی پایان چمن آرای کن و فکان

حدیقهٔ جاوید بهار نثر نگاری و گلشن رنگین لباس سخن کاری با نسیم نوروزی دست و گریبان اعنی

انشای راحت جان

از تصنیفات نثار بی عدیل و بی همتا که نام نامی از عبارت دیباچه کتاب لغز مثال هویداست

در گلزمین مطبع منشی نولکشور بآبیاری انطباع تازگی یافت

Inshā-i- Rāḥat Jān.

49 D 68

49 D 35

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.

